

میانى ۱

۱۳۸۴

ثریا موسوی

□ درس اول

گذشته استمراری، اسم/ صفت + ضمیر متصل + قسمت سوم فعل، برای/ از/ به + ضمیر متصل

● سوالات پیش از خواندن

۱. می دانید قصه چیست؟
۲. چرا بچه ها از شنیدن قصه لذت می برند؟
۳. یک قصه کوتاه برای کلاس تعریف کنید.

● واژه های تازه

قصه	عمر	لذت بردن	دل سوختن	زانو	دل خواستن	کاغذ
نقاشی کردن	جالب	شکل	از چیزی خوش آمدن	خنده دار	پیدا کردن	آرزو

وقتی من بچه بودم

وقتی مادرم زنده بود، برایم قصه های زیادی می گفت. در همه عمرم از شنیدن قصه لذت می بردم. پدرم دلش می سوخت که مادرم برایم قصه نمی گوید. یک روز کاغذ و مدادش را آورد. من روی زانویش نشستم. او برایم نقاشی کرد و قصه گفت. من از آن قصه خیلی خوشم آمد. از آن روز به بعد، هر وقت که پدرم کار نداشت، برایم قصه می گفت. چه قصه های خوب و خنده داری!

پدرم قصه هایی می گفت که من و او توی آنها بودیم. آرزوهایمان را می گفتیم. هرچه را می خواستیم توی آن قصه ها پیدا می کردیم. به هر چیز که دلمان می خواست توی آن قصه ها می رسیدیم. توی آن قصه ها من و پدرم کارهای خنده دار و جالبی می کردیم.

پدرم همه آن قصه ها را برایم نقاشی می کرد. شکل خودش و مرا خیلی خنده دار نقاشی می کرد. من هم خوشحال می شدم و بلند بلند می خندیدم.

مقابل جمله درست «د» و مقابل جمله نادرست «ن» بنویسید.

۱. پسر قصه دوست نداشت. □
۲. مادرِ پسر مرده است. □
۳. پدر وقتی بیکار بود برای پسر داستان می گفت. □
۴. پدر اصلاً خوب نقاشی نمی کرد. □
۵. در این قصه ها پدر و پسر چیزی را که دوست داشتند پیدا می کردند. □

پس از خواندن متن به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱. چرا پدر برای پسر دلش می سوخت؟
۲. پسر از چه چیزی لذت می برد؟
۳. قصه های پدر جالب بود؟
۴. پدر چه چیزی نقاشی می کرد؟

● گزینه مناسب را انتخاب کنید.

۱. پدرم خیلی برای من دلش می سوخت.
الف. عصبانی می شد
ب. ناراحت می شد
ج. خوشحال می شد
د. دلش تنگ می شد
۲. من از آن قصه ها خیلی خوشم می آمد.
الف. ناراحت می شدم
ب. خوشبخت می شدم
ج. لذت می بردم
د. تعجب می کردم
۳. دلم می خواست که پدرم برایم قصه بگوید.
الف. دوست داشتم
ب. دلم می سوخت
ج. خواهش می کردم
د. فکر می کردم

۴. من همیشه آرزو داشتم به کشورهای مختلف سفر کنم.

الف. سعی می کردم

ب. دوست داشتم

ج. خوشحال بودم

د. وقت داشتم

۵. آنها دلشان می خواست یک خانه جدید بخرند.

الف. فکر می کردند

ب. سعی می کردند

ج. دوست داشتند

د. خواهش می کردند

۶. خواهرم از خوردن شیرینی لذت می برد.

الف. بدش می آید

ب. خوشش می آید

ج. ناراحت می شود

د. چاق می شود

۷. پدر من در عمر خود به کشورهای زیادی مسافرت کرد.

الف. فکر

ب. آرزو

ج. زندگی

د. کار

۸. توی آن قصه ها من و پدرم به هر آرزویی که داشتیم می رسیدیم.

الف. پیش

ب. در

ج. بالای

د. روی

☺ ☺ متن درس اول را به زمان حال بنویسید

▣ جاهای خالی را پر کنید. (از، در، به، با، که، را، و)

وقتی مادرم زنده بود، برایم قصه می گفت. همه عمرم شنیدن قصه لذت می بردم. بابام دلش

می سوخت که مادرم برایم قصه نمی گوید. یک روز کاغذ مدادش را آورد. من روی زانویش نشستم.

او برایم نقاشی کرد و قصه گفت. من آن قصه خیلی خوشم آمد. از آن روز بعد، هر وقت که

بابام کار نداشت، برایم قصه می گفت. چه قصه های خوب و خنده داری!

پدرم قصه هایی می گفت من و بابام توی آنها بودیم. آرزوهایمان می گفتیم. هرچه را می خواستیم

توی آن قصه ها پیدا می کردیم. هر چیز که دلمان می خواست توی آن قصه ها می رسیدیم. توی آن

قصه ها من بابام کارهای خنده داری می کردیم.

بابام همه آن قصه ها برایم نقاشی می کرد. شکل خودش من را خیلی خنده دار نقاشی می کرد. من

هم خوشحال می شدم و بلند بلند می خندیدم.

● گذشته استمراری

می + ستاک گذشته + م / ی / - / یم / ید / - ند

من پارسال هر روز سر کار می رفتم

من هر روز سر کار می روم

۱. من و دوستم پارسال هر روز به پارک می رفتیم.
۲. پارسال ما در شیراز..... (زندگی کردن)
۳. وقتی بچه بودم پدرم برایم..... (نقاشی کردن)
۴. او پارسال هر هفته استادش را در کتابخانه..... (دیدن)
۵. من قبلاً خیلی شیرینی..... (خوردن) ولی الان اصلاً..... (دوست داشتن)
۶. برادرم قبلاً خیلی..... (سیگار کشیدن) ولی حالا پپ..... (کشیدن)

■ جاهای خالی را پر کنید

۱. پدرم هفته گذشته هر روز روزنامه..... (خریدن)
۲. ماه گذشته دانشجویان هر هفته به اینجا..... (آمدن)
۳. دو سال پیش او در اینجا..... (زندگی کردن)
۴. پارسال من هر روز او را در کلاس..... (دیدن)
۵. چند ماه پیش شما هر روز خودتان غذا..... (پختن)؟
۶. کودکان ۵۰ سال پیش بیشتر از امروز مریض..... (شدن)
۷. وقتی کوچک بودم پدرم مرا هر ماه به گردش..... (بردن)
۸. دانشجویان سال گذشته ساعت ها در آزمایشگاه..... (کارکردن)
۹. حیوانات زیادی در این جنگل ها..... (زندگی کردن) ولی چند سال پیش همه آنها به جاهای دیگر رفتند.

■ حالا شما جمله های بالا را به زمان حال بنویسید.

۱.

۲.

۳.

۴.

۵.

۶.

۷.

۸.

۹.

□ جاهای خالی را پر کنید

سال ها پیش پیرمردی در اینجا (زندگی کردن). او خیلی مهربان و خوش اخلاق بود. او برایم
قصه های زیادی (گفتن) من هیچوقت از آن قصه ها سیر (شدن). او هر روز خیلی زود از
خواب (بیدار شدن) و به مغازه خود (رفتن). یک مغازه خیلی کوچک داشت. مشتری های
کمی به مغازه او (آمدن) و از او (خرید کردن). یک روز وقتی به مغازه رفتم دیدم او
آنجا نیست. خیلی ناراحت شدم. دوستانم به من گفتند که او دیگر در این شهر زندگی نمی کند.

◆ بنویسید

□ هفته گذشته چه کارهایی انجام دادید؟

□ آخر هفته آینده چه کارهایی انجام می دهید؟

□ پارسال تابستان هر روز چه کار می کردید؟

🎧🎧 • همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید

وقتی که مادرم زنده بود، برایم می گفت. در همه از شنیدن قصه لذت می بردم.
بابام دلش می سوخت که دیگر برایم یک روز را
آورد. من روی زانویش نشستم. او برایم نقاشی کرد و قصه گفت. من از آن قصه
خیلی از آن روز به بعد، که بابام کار نداشت، برایم چه
قصه های خوب و!

پدرم می گفت که من و بابام توی آنها بودیم. را می گفتیم. هرچه را
می خواستیم توی آن قصه ها به هر چیز که دلمان می خواست قصه
ها می رسیدیم. توی آن قصه ها من و بابام می کردیم.
پدرم همه آن قصه ها را نقاشی می کرد. خیلی خنده دار
نقاشی می کرد. من هم خوشحال می شدم و بلند بلند می خندیدم.

🎧🎧 • واژه هایی را که می شنوید بنویسید.

• برای + مَ / تَ / شَ / - مان / - تان / - شان

برایم / برایت / برایش / برایمان / برایتان / برایشان [برام / برات / براش / برامون / براتون / براشون]

۱. خواهرت برای تو کتاب خرید؟
- بله، خواهرم یک کتاب خوب خرید.
۲. کی نامه می نویسید؟
- هفته دیگر برای شما نامه می نویسم.
۳. از کجا هدیه می خرید؟
- از فروشگاه شهروند برای آنها هدیه می خرم.
۴. چی آوردی؟
- برای او یک کتاب داستان آوردم.
۵. چرا کامپیوتر نمی خری؟
- برای تو کامپیوتر نمی خرم چون پول ندارم.
۶. لطفاً یک خاطره تعریف کنید.
- آهان برای شما یک خاطره تعریف می کنم.
۷. خواهش می کنم یک لیوان چای بریزید.
- بفرمایید این چای را برای شما ریختم.
۸. شما امشب کتاب می خوانید؟
- بله حتماً برای آنها کتاب می خوانم.
۹. پدرت چی گرفت؟
- پدرم یک کادوی خیلی خوب برای ما گرفت.

۱۰. شما برای دوستانتان چی آوردید؟

— ما سوغاتی آوردیم.

۱۱. دانشجویان برای دوستانشان چه خریدند؟

— چند تا کتاب خریدند.

از+م/ت/ش/مان/تان/شان

ازم/ازت/ازش/ازمان/ازتان/ازشان [ازم/ازت/ازش/ازمون/ازتون/ازشون]

۱. چی خواستی؟

— از او یک لیوان آب خواستم.

۲. چی گرفت؟

— او از من خودکار گرفت.

۳. استاد از دانشجویان چی پرسید؟

— استاد درس پرسید.

۴. پدرت از ما چی می خواهد؟

— پدرم ده هزار تومان پول می خواهد.

۵. تو از آنها چی گرفتی؟

— من پول گرفتم.

۶. تو چی پرسیدی؟

— من از برادرت آدرس پرسیدم.

۷. خواهرم چی از من پرسید؟

— او پرسید ساعت چند است؟

۸. چی می خواهی؟

— از او یک لیوان چای می خواهم.

به + م / ت / ش / مان / تان / شان

بهم / بهت / بهش / بهمان / بهتان / بهشان [بهم / بهت / بهش / بهمون / بهتون / بهشون]

۱. پدرت به تو چی گفت؟

— بهم گفت فردا به ایران می رویم.

۲. تو چی به بچه ها دادی؟

— من یک لیوان شیر دادم.

۳. چه کسی این بسته را به او داد؟

— من بسته را دادم.

۴. مادر دیشب چی به تو می گفت؟

— مادر می گفت چند روز است که حالش اصلاً خوب نیست.

۵. یادم نیست کی این کتاب را به من داد؟

— خواهرت این کتاب را داد.

۶. دیشب آن ماشین به شما زد؟

— بله دیشب آن ماشین زد و فرار کرد.

با + م / ت / ش / مان / تان / شان

باهام / باهات / باهاش / باهامون / باهاتون / باهاشون

۱. دیشب با پدرت کجا رفتی؟

— دیشب به سینما رفتم.

۲. کی با من به کتابخانه می آید؟

— من به کتابخانه می آیم. [من به کتابخانه می آم.]

۳. کی با شما حرف می زد؟

— رئیس اداره حرف می زد.

۴. می دانی کی با من زندگی می کند؟

— بله، مادر بزرگت زندگی می کند.

۵. دیشب کی با بچه ها بازی می کرد؟

— خواهرم بازی می کرد.

• اسم / صفت + م / ت / ش / - مان / - تان / - شان + قسمت سوم فعل

من از رنگ آبی خوشم می آید.

تو از رنگ سبز خوشت می آید.

او از رنگ بنفش.....

ما از رنگ طوسی خوشمان می آید.

شما از رنگ نارنجی.....

آنها از رنگ صورتی.....

یاد آمدن یاد رفتن سرد بودن سرد شدن گرسنه بودن تشنه بودن

خواب بردن خواب آمدن دل خواستن بد آمدن گرم بودن گرم شدن

• حالا شما جمله های زیر را کامل کنید

۱. من الان اسم او (یاد آمدن)

۲. تو الان؟ (سردت بودن)
۳. او دیشب؟ (گرسنه بودن)
۴. ما از حرف های او خیلی (بد آمدن)
۵. شما پارسال همیشه در کلاس (خواب بردن)
۶. آنها حالا خیلی (خواب آمدن)
۷. من هر شب خیلی دیر (خواب بردن)
۸. من الان یک فنجان قهوه (دل خواستن)
۹. وقتی کولر خاموش می شود او خیلی (گرم شدن)
۱۰. آنها هر روز ساعت ۱۲ ظهر (گرسنه شدن)

پاسخ دهید

۱. تو از ورزش تنیس خوشت می آید؟
— بله، من از.....
۲. آنها دلشان می خواهد امروز به پارک بروند؟
— بله، آنها.....
۳. تو الان سردت است؟
— بله، من.....
۴. تو فکر می کنی این بچه تشنه اش است؟
— بله، این بچه.....
۵. شما دلتان می خواهد به اصفهان سفر بکنید؟
— بله، ما.....

۶. چه کسی از داروی تلخ بدش می آید؟

— همه بچه ها

۷. پدرت از چه ماشینی خوشش می آید؟

— پدرم از ماشین های امریکایی

۸. شما یادتان می آید که معلم چه گفت؟

— بله، ما

۹. آنها در تابستان خیلی گرمشان می شود؟

— بله،

۱۰. شبها زود خوابت می برد؟

— بله، من شبها خیلی زود

□ پاسخ دهید

۱. از چه رنگی خوشت می آید؟

—

۲. شما دلتان می خواهد تابستان آینده به کجا بروید؟

—

۳. این بچه چرا گریه می کند؟

..... (سرد بودن)

۴. چرا دانشجویان ناراحت هستند؟

— آنها چون کولر خاموش است. (گرم بودن)

۵. اسم آن پسر را می دانی؟

— اسمش را می دانستم ولی الان (یاد آمدن)

۶. خواهرت چرا غذا نمی خورد؟

— او از غذای تند (بد آمدن)

۷. چرا تو امروز خسته ای؟

— چون دیشب اصلاً (خواب بردن)

۸. چرا آنها فوراً به خانه برگشتند؟

— چون خیلی (گرسنه بودن)

۹. استاد کلاس میانی ۲ را می شناسی؟

— بله، ولی (یاد بودن) او را کجا دیده ام؟

۱۰. تو از چه غذاهایی بدت می آید؟

حالا بنویسید از چه چیزهایی خوشتان می آید و از چه چیزهایی بدتان می آید.

رنگ: ۱.

۲.

غذا: ۱.

۲.

ماشین: ۱.

۲.

کتاب: ۱.

۲.

فیلم: ۱.

۲.

آدم: ۱.

۲.

ورزش: ۱.

۲.

حال التزامی

▣ سوالات پیش از خواندن

۱. شما دوست دارید عکس بگیرید؟
۲. از بچگی خود عکس دارید؟
۳. دلتان می خواهد از چه چیزهایی عکس بگیرید؟
۴. می دانید عکاس کیست؟
۵. عکاس با چه چیزی عکس می گیرد؟

▣ واژه های تازه

عکس	دوربین	فیلم	تکان خوردن	چاپ کردن
قیچی	قاب عکس	قاب کردن	جدا کردن	قیچی کردن

یک فیلم و دو عکس

پدرم می خواست یک عکس بگیرد. من هم رفتم پیش پدرم و گفتم می توانید از من هم عکس بگیرید؟ پدرم گفت توی دوربین من فقط یک فیلم هست. نمی توانم با یک فیلم دو تا عکس بگیرم. من خیلی ناراحت شدم. پدرم دلش برایم سوخت. به من گفت می توانم از تو هم یک عکس بگیرم. مرا گذاشت روی سرش و گفت: **تکان نخور!**

پدرم با همان یک فیلم هم از من عکس گرفت هم از خودش. بعد عکس را چاپ کرد. پدرم عکس من و خودش را با قیچی از هم جدا کرد. حالا هم پدرم عکس داشت هم من.

پدرم از دیدن عکس خودش خیلی خوشحال شد. آن را قاب کرد. برای اینکه این تنها عکسی بود که در آن سر پدرم مو داشت!

□ جمله های درست را با «د» و جمله های نادرست را با «ن» علامت بزنید

۱. در دوربین بیشتر از یک فیلم وجود داشت. □
۲. پدر می خواست از خودش عکس بگیرد. □
۳. پسر دلش برای پدر سوخت. □
۴. پدر از پسر هم عکس گرفت. □
۵. در عکس سر پدر مو نداشت. □

□ جاهای خالی را با این واژه ها پر کنید

عکس	دوربین	فیلم	تکان خوردن	چاپ کردن
قیچی کردن	قاب عکس	جدا کردن		

۱. عکاسی نزدیک خانه مان عکسهایم را در پانزده دقیقه
.....
۲. پدرم برایم یک عکاسی خرید تا من با آن عکس بگیرم.
۳. وقتی باد می آید برگ درختان
.....
۴. دیروز در روزنامه عکسی دیدم، از آن خوشم آمد. آن را و به دیوار اتاقم زدم.
۵. عکس پدرم را در یک قشنگ گذاشتم.
۶. من دوست دارم از طبیعت بگیرم.
۷. در دوربین پدرم فقط یک وجود داشت برای همین نتوانست هم از من عکس بگیرد هم از خواهرم.
۸. پدرم عکس من و خودش را با قیچی از هم
.....

□ گزینه درست را انتخاب کنید

۱. پدرم به من گفت تکان نخور تا من از تو عکس بگیرم.

الف. حرف نزن ب. حرکت نکن ج. نگاه نکن د. بنشین

۲. من عکس را از روزنامه قیچی کردم و در دفترم گذاشتم.

الف. دیدم ب. برداشتم ج. بریدم د. خواندم

۳. من رفتم پیش پدرم و به او گفتم از من هم عکس بگیر.

الف. نزدیک ب. پشت ج. قبل د. بالای

□ مخالف واژه های زیر را بنویسید و با آنها جمله بسازید

ناراحت

جدا

تکان خوردن

پیدا کردن

زنده

لذت بردن

• حال التزامی

ب + ستاک حال + م / ی / د / یم / ید / ند

□ تمرین کنید

من بخورم / تو / او / ما / شما / آنها

من بزنم / تو / او / ما / شما / آنها

من بگیرم / تو / او / ما / شما / آنها

من غذا می خورم. من باید غذا بخورم.

تو کتاب می خری. تو شاید کتاب

او مرا می زند. او شاید مرا

ما کتاب می خریم. ما باید کتاب

ما الان در کلاس هستیم. ما شاید فردا در کلاس باشیم.

آنها حالا خسته هستند. آنها شاید حالا خسته

تو الان در خانه هستی. تو باید فردا در خانه

فردا هوا سرد می شود. هوا شاید فردا سرد بشود.

من امروز خیلی کار دارم من فردا شاید خیلی کار داشته باشم

شما فردا امتحان دارید شما شاید فردا امتحان

□ جاهای خالی را پر کنید.

۱. او شاید فردا به مسافرت (رفتن)

۲. ما ممکن است این خانه را (خریدن)

۳. بچه ها باید شب ها زود (خوابیدن)
۴. برادرم می تواند به تو پول (دادن)
۵. آنها مجبور هستند به کشورشان (برگشتن)
۶. او می خواهد یک نامه برای رئیس (نوشتن)
۷. دوستم می تواند به من کمک (کردن)
۸. خواهرم می ترسد از این خیابان رد (شدن)
۹. چه کسی می خواهد این متن را (خواندن)
۱۰. ما دوست داریم در این شهر (ماندن)
۱۱. ما قول دادیم در این شهر (ماندن)
۱۲. تو دلت می خواهد الان یک فنجان چای داغ (خوردن)؟
۱۳. به اصفهان می روم تا دوستم را (دیدن)
۱۴. برادرم آرزو دارد فضا نورد (شدن)
۱۵. دانشجویان ممکن است امروز وقت زیادی برای درس خواندن (داشتن)

■ جاهای خالی را پر کنید

وقتی بچه بودم یک روز معلم به ما دیکته (گفتن). همه بچه ها نمره خوبی (گرفتن) ولی وقتی معلم دیکته مرا صحیح کرد، دید من خیلی اشتباه دارم. او گفت باید دیکته ات را به پدرت (نشان دادن) تا او آن را (دیدن) و زیر آن را امضا (کردن). به خودم گفتم ممکن است پدرم خیلی ناراحت (شدن). شاید او مرا (کتک زدن). برای همین به خودم (گفتن) که پدرم نباید دیکته مرا (دیدن). دلم می خواست آن را (پاره کردن). ولی تا خواستم آن را (پاره کردن) پدرم مرا دید. به او قول دادم از این به بعد

درس هایم را خوب (خواندن). به او (گفتن) من می توانم هفته بعد نمره خیلی خوبی

در درس دیکته (گرفتن). او قبول کرد و مرا (بوسیدن)

□ یک خاطره از بهترین عکسی که گرفته اید برای کلاس تعریف کنید.

□ پاسخ دهید.

نمونه: آنها می توانند در این کلاس درس بخوانند؟

— نه، آنها نمی توانند در این کلاس درس بخوانند.

۱. امشب می توانی با من به مهمانی بیایی؟

— نه،

۲. می خواهی برایت کتاب بخوانم؟

— نه،

۳. باید امروز به فرودگاه بروند؟

— نه،

۴. دوست دارید شکر به چایتان اضافه کنم؟

— نه،

۵. دلتان می خواهد کمی از این غذا بخورید؟

— نه،

۶. شما مجبور هستید در ایران بمانید؟

— نه،

□ جمله های زیر را منفی کنید

۱. دانشجویان شاید فردا به مسافرت بروند.

۲. ممکن است بچه ها الان در پارک باشند.

۳. شاید امریکا به ایران حمله کند.

۴. می ترسم اتوبوس الان حرکت کند.

۵. دلم می خواهد درسم زود تمام شود.

□ جاهای خالی را پر کنید.

۱. من اصلاً (توانستن) با او حرف (زدن)
۲. شما هیچوقت (مجبور بودن) به حرف های من گوش (دادن)
۳. هیچکس دوست (داشتن) که زندانی (شدن)
۴. من شاید هیچوقت تو را (دیدن)
۵. او ممکن است هرگز به اینجا (آمدن)

□ جمله های زیر را به زمان گذشته بنویسید

۱. بچه ها می توانند در این اتاق بخوابند.
۲. دانشجویان می خواهند در این کلاس ثبت نام کنند.
۳. پدرم دوست دارد با کشتی مسافرت کند.
۴. ممکن است هوای اینجا سرد بشود.
۵. همه جهانگردان دلشان می خواهد از اینجا دیدن کنند.
۶. قرار است مهمانان امشب ساعت ۸ به اینجا برسند.
۷. امیدوار هستم که در امتحان دوره میانی قبول بشوم.

□ جاهای خالی را پر کنید.

امشب خیلی خسته هستم. دلم (خواستن) زودتر (خوابیدن) اما می دانم که (توانستن) زود (خوابیدن) چون خیلی کار (داشتن) و باید همه آنها را (انجام دادن). امیدوار هستم که بعد از خوردن یک لیوان چای حال کمی بهتر (شدن). یادم افتاد که به دوستم باید (زنگ زدن)، ولی این موقع شب شاید او (بیدار بودن)، چون معمولاً او شب ها خیلی زود (خوابیدن). فردا حتماً به او زنگ (زدن).

■ جاهای خالی را پر کنید.

۱. پدر، خواهش می‌کنم به من پول (دادن)
۲. پدرم گفت نمی‌تواند به من پول (دادن)
۳. لطفاً آن کتاب را برای من (خریدن)
۴. دوست داری من آن کتاب را برایت؟ (خریدن)
۵. خواهش می‌کنم زود از اینجا (رفتن)
۶. تو باید زود از اینجا (رفتن)
۷. دانشجویان عزیز، این درس را با دقت (خواندن)
۸. همه دانشجویان مجبور هستند این درس را با دقت (خواندن)

■ حالا شما چند جمله بنویسید

از این واژه‌ها استفاده کنید. (شاید، ممکن است، باید، توانستن، دوست داشتن، تا، احتمال داشتن، امیدوار بودن، خواستن، دل خواستن)

۱. شاید.....
۲. ممکن است.....
۳. آنها دوست دارند.....
۴. باید.....
۵. دانشجویان می‌خواهند.....
۶. احتمال دارد.....
۷. به ایران آمدم تا.....
۸. امیدوار هستم.....
۹. دلشان می‌خواهد.....
۱۰. می‌خواهی.....

□ جاهای خالی را پر کنید. (از، به، و، با، را، برای، در)

یک فیلم و دو عکس

پدرم می خواست یک عکس بگیرد. من هم رفتم پیش پدرمگفتم می توانید ...من هم عکس بگیرم؟ پدرم گفت توی دوربین من فقط یک فیلم هست. نمی توانم یک فیلم دو تا عکس بگیرم. من خیلی ناراحت شدم. پدرم دلشمن سوخت. به من گفت می توانمتو هم یک عکس بگیرم. مرا گذاشت روی سرشگفت: تکان نخور!

پدرم با همان یک فیلم هممن عکس گرفتم همخودش. بعد عکسچاپ کرد. پدرم عکس منخودش را با قیچیهم جدا کرد. حالا هم پدرم عکس داشت هم من.

پدرمدیدن عکس خودش خیلی خوشحال شد. آنقاب کرد.اینکه این تنها عکسی بود که آن سر پدرم مو داشت!

لله لکله یک شعر

باید امشب بروم
باید امشب چمدانی را
که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد بردارم
و به سمتی بروم...

سهراب سپهری^۱

۱. سهراب سپهری از شاعران معاصر ایران است که در سال ۱۳۰۷ به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۹ درگذشت.

همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید.

یک فیلم و دو

پدرم می خواست یک بگیرد. من هم رفتم از من هم

.....؟ پدرم گفت توی دوربین من یک فیلم هست. نمی توانم با یک فیلم دو تا.....

من خیلی ناراحت شدم. پدرم..... به من گفت می توانم..... مرا گذاشت روی

سرش و گفت:

پدرم با همان یک هم از من..... بعد را..... پدرم عکس

من و خودش را با از هم جدا کرد.....

پدرم از دیدن عکس خودش..... برای اینکه این تنها بود که در آن

سر پدرم مو داشت!

واژه هایی را که می شنوید بنویسید.

اسم مفعول، گذشته نقلی

■ سوالات پیش از خواندن

۱. شما تا به حال دوچرخه سواری کرده اید؟
۲. چه کسی به شما دوچرخه سواری یاد داده است؟
۳. تا به حال با دوچرخه زمین خورده اید؟
۴. یک خاطره از دوچرخه سواری خود برای کلاس تعریف کنید.

■ واژه های تازه

تعطیل	دوچرخه	از دست برآمدن	مواظب بودن	هُل دادن
فرمان	ترمز کردن	ناگهان	دیدنی	سرتاپا
		اکنون	ول کردن	

خدایا پدرم کی دوچرخه سواری یاد می گیرد؟

پدرم هنوز دوچرخه سواری یاد نگرفته است تا بتواند روزهای تعطیل مرا با دوچرخه به بیرون شهر ببرد. من تا الان هر کاری که از دستم برآمده است کرده ام تا پدرم دوچرخه سواری یاد بگیرد. ساعت ها دوچرخه اش را هُل داده ام. مواظب بوده ام که به زمین نیفتد. تا حالا بارها به او گفته ام که چطور فرمان را بگیرد و چطور جلو را نگاه کند و پا بزند. یادش داده ام که چه وقت ترمز کند. ولی پدرم اصلاً به حرف های من گوش نمی دهد. خیلی هم می ترسد. مرتب ترمز می کند. تا به درختی می رسد ناگهان فرمان دوچرخه را ول می کند و دستش را به درخت می گیرد. تا اکنون چند بار من و پدرم به زمین خورده ایم.

یک هفته بعد

حالا پدرم دوچرخه سواری یاد گرفته است. روز جمعه ناهارمان را برداشتیم و سوار دوچرخه هایمان شدیم و رفتیم بیرون شهر. من و پدرم خوشحال بودیم. در حالی که پا می زدیم آواز هم می خواندیم. ولی پدرم خیلی دیدنی بود! یک جای سالم در بدنش نبود. سرتاپایش زخمی بود و همه جای بدنش رابا باند بسته بود!

□ جلوی جمله درست «د» و جلوی جمله نادرست «ن» بنویسید

۱. پدر خیلی خوب دوچرخه سواری می کرد. □
۲. پسر برای پدر کارهایی زیادی انجام داد. □
۳. پدر از هیچ چیزی نمی ترسید. □
۴. پدر و پسر هر جمعه به بیرون شهر می رفتند. □
۵. دست و پا و سر پدر زخمی شد. □
۶. پدر و پسر خیلی از دوچرخه سواری در بیرون شهر لذت می بردند. □

□ بعد از خواندن متن به سؤالات زیر پاسخ دهید

۱. چرا پدر پسر را روزهای تعطیل به بیرون شهر نمی بُرد؟
۲. چه کسی به پدر دوچرخه سواری یاد داده است؟

۵. وقتی از خیابان رد می شدم یک ماشین ناگهان جلوی پام ترمز کرد.

- الف. تند رفت
ب. بوق زد
ج. ایستاد
د. حرکت کرد

□ جاهای خالی را با واژه مناسب پر کنید.

مواظب هل دادن فرمان زخمی ناگهان به زمین افتادن

۱. پدرم چند بار از روی دوچرخه..... اما بلافاصله بلند شد.
۲. من دوچرخه پدرم را و او هم پا می زد. چون پدرم به تنهایی نمی توانست دوچرخه را حرکت دهد.
۳. بچه ها وقتی از خیابان رد می شوند باید خیلی باشند چون خیابان ها خیلی شلوغ هستند.
۴. دیروز هوا خوب بود ولی..... آسمان ابری شد و باران بارید.
۵. وقتی دکتر دید که سرم شده است و از آن خون می آید آن را با باند بست.

□ جاهای خالی را پر کنید.

پدرم هنوز دوچرخه سواری (یاد گرفتن) تا بتواند روزهای تعطیل مرا با دوچرخه به بیرون شهر.....(بردن).

من تا الان هر کاری که از دستم(برآمدن) کرده ام تا پدرم دوچرخه سواری یاد بگیرد. ساعت ها دوچرخه اش را هل(دادن). (مواظب بودن) که به زمین نیفتد. تا حالا بارها به او (گفتن) که چطور فرمان را بگیرد و چطور جلو را نگاه کند و پا بزند. یادش (دادن) که چه وقت ترمز کند. ولی پدرم هیچوقت به حرف های من گوش نمی دهد. خیلی هم..... (ترسیدن). مرتب ترمز..... (کردن). تا به درختی(رسیدن) فرمان دوچرخه را ول می کند و دستش را به درخت..... (گرفتن). تا کنون چند بار من و پدرم به(زمین خوردن).

یک هفته بعد

حالا پدرم دوچرخه سواری (یاد گرفتن). روز جمعه ناهارمان را برداشتیم و سوار دوچرخه
هایمان (شدن) و رفتیم بیرون شهر. من و پدرم خوشحال (بودن). در حالی که پا می زدیم
آواز هم (خواندن). ولی پدرم خیلی دیدنی بود! یک جای سالم در بدنش نبود. سرتاپایش زخمی
بود!

لله همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید

خدایا پدرم کی دوچرخه سواری یاد می گیرد؟

پدرم دوچرخه سواری یاد نگرفته است تا بتواند مرا با دوچرخه به بیرون شهر ببرد.

من تا الان هر کاری که از کرده ام تا پدرم دوچرخه سواری یاد بگیرد. ساعت ها را هل داده ام. بوده ام که به زمین نیفتد. تا حالا بارها به او گفته ام که فرمان را بگیرد و چطور و پا بزند. یادش داده ام که چه وقت ولی پدرم به حرف های من گوش نمی دهد. خیلی هم می ترسد. ترمز می کند. تا به درختی می رسد فرمان دوچرخه را می کند و دستش را به درخت می گیرد تا کنون چند بار من و پدرم.....

یک هفته بعد

حالا پدرم یاد گرفته است. روز ناهارمان را برداشتیم و سوار دوچرخه هایمان شدیم و رفتیم شهر. من و پدرم خوشحال بودیم. که پا می زدیم آواز هم می خواندیم. ولی پدرم خیلی بود! یک جای سالم در نبود. زخمی بود!

□ اسم مفعول

ستاک گذشته + ه

رفت + ه = رفته

دید + ه = دیده

□ حالا شما اسم مفعول درست کنید.

فرستادن	خواندن	شنیدن	ساختن
آموختن	پختن	پریدن	کشتن

□ گذشته نقلی

اسم مفعول + ام / ای / است / ایم / اید / اند

[من] دیده ام

[تو] دیده ای

[او] دیده است

[ما] دیده ایم

[شما] دیده اید

[آنها] دیده اند

مثال: — تا حالا رئیس اداره را دیده ای؟

— بله او را سه بار دیده ام.

□ حالا شما پاسخ دهید.

۱. تا حالا غذای ایرانی خورده اید؟

— بله.....

۲. تا حالا کسی از پدرتان پول قرض گرفته است؟

— بله.....

۳. تا حالا آنها از این فروشگاه خرید کرده اند؟

— بله.....

۴. تا حالا به ماهیگیری رفته ای؟

— بله.....

۵. تا حالا فیلم ترسناک دیده اید؟

— بله.....

مثال: — تا حالا رئیس اداره را دیده ای؟

— نه، هیچوقت او را ندیده ام.

۱. تا حالا غذای ایرانی خورده اید؟

— نه، اصلاً.....

۲. تا حالا کسی از پدرتان پول قرض گرفته است؟

— نه، هنوز.....

۳. تا حالا آنها از این فروشگاه خرید کرده اند؟

— نه، اصلاً.....

۴. تا حالا به ماهیگیری رفته ای؟

— نه، هرگز.....

۵. تا حالا فیلم ترسناک دیده اید؟

— نه،.....

□ پاسخ دهید.

نمونه: — تا حالا برایش نامه فرستاده ای؟

— چرا قبلاً دو تا نامه برایش فرستاده ام.

۱. تا حالا غذای چینی نپخته اند؟

..... —
۲. تا حالا به ماهیگیری نرفته است؟

..... —
۳. تا حالا خبری در باره ایدز نشنیده ای؟

..... —
۴. هنوز ماشینشان را تعمیر نکرده اند؟

..... —
۵. تا حالا این لباس را نپوشیده اید؟

..... —
۶. هنوز کتابی در باره تاریخ ایران نخوانده ای؟

..... —
۷. هنوز دوچرخه سواری یاد نگرفته ای؟

..... —
□ پاسخ دهید.

مثال: — این جا را تازه ساخته اند؟

— نه سال هاست [سال ها است] که این جا را ساخته اند.

۱. این لباس را تازه دوخته است؟

..... —
۲. آنها تازه به ایران آمده اند؟

۳. زبان فارسی را تازه یاد گرفته ای؟

..... —

۴. فکر می کنی ما تازه از خواب بیدار شده ایم؟

..... —

۵. امتحان تازه شروع شده است؟

..... —

▣ جاهای خالی را پر کنید.

متن ۱

تا به حال دندانتان (درد گرفتن)؟ تا حالا به مطب دندانپزشکی (رفتن)؟ وقتی
به مطب دندانپزشکی (رفتن) دندانپزشک چه کاری برای شما (انجام دادن)؟ فکر می
کنید دوستان شما هم این کار را (کردن)؟ به نظر شما مردمی که صد سال پیش
(زندگی کردن) هنگامی که داندنشان درد (گرفتن) چه کار می کردند؟

متن ۲

الان ساعت ۲ بعد از نیمه شب (بودن) و من هنوز (خوابیدن). من هیچوقت قرص آرام
بخش (خوردن) ولی امشب باید یک قرص والیوم (خوردن). شما کسی را
(شناختن) که بتواند در این مورد به من کمک کند؟ لطفاً شما به من (کمک کردن)

▣ پاسخ دهید.

۱. شما تازه به ایران آمده اید؟

۲. تازگی ها کتاب جدیدی خوانده اید؟

۲. تا حالا چیزی در باره جنگ ایران و عراق شنیده اید؟

۴. چه کشورهایی تا کنون توانسته اند به کره ماه بروند؟

۵. تا به حال همه دانشجویان پول ثبت نام را داده اند؟

۶. تا حالا روزه گرفته اید؟

۷. فرودگاه مهرآباد را تازه ساخته اند؟

۸. دانشمندان تا به حال برای بیماری ایدز واکسن درست کرده اند؟

۹. ما دوره میانی ۱ را تازه شروع کرده ایم؟

۱۰. تا حالا کسی از کلاس شما فارسی را خوب یاد گرفته است؟

■ جمله بسازید. (می توانید از این واژه ها استفاده کنید.)

تا حالا، تازگی ها، تا به حال، تا کنون، سال هاست، هفته هاست، بارها، هنوز

۱. (گفتن)

۲. (خواندن)

۳. (نوشتن)

۴. (دیدن)

۵. (زدن)

۶. (دوختن)

۷. (فرستادن)

۸. (یاد گرفتن)

یک شعر

دلم گرفته است
دلم گرفته است
به ایوان می روم و انگشتانم را
بر پوست کشیده شب می کشم
چراغ های رابطه تاریکند
چراغ های رابطه تاریکند
کسی مرا به آفتاب
معرفی نخواهد کرد
کسی مرا به میهانی گنجشک ها نخواهد برد
پرواز را به خاطر بسپار
پرنده مردنی است

فروغ فرخزاد^۲

۲. فروغ فرخزاد شاعر ایرانی در سال ۱۳۱۲ به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

حال ناتمام ، گذشته ناتمام

● سوالات پیش از خواندن

۱. تا به حال زخمی شده اید؟
۲. وقتی از جایی از بدنتان خون بیاید چه می کنید؟
۳. شما داشتید چه کار می کردید که زخمی شدید؟
۴. شما از خون می ترسید؟
۵. تا حالا تصادف کرده اید؟
۶. تا حالا یک تصادف را از نزدیک دیده اید؟

● واژه های تازه

بیل زدن	حیاط	چکیدن	زخم	بیهوش شدن	انگشت
شلنگ	پاشیدن	عصبانی شدن	باغچه	دنبال کردن	غش کردن

پدري كه نمى تواند خون ببيند

پدرم داشت باغچه خانه مان را بیل می زد. من هم داشتم توی حیاط خانه مان بازی می کردم. نمی دانم چطور شد که انگشتم را بریدم. خون از انگشتم می چکید. دویدم و رفتم پیش پدرم تا زخم انگشتم را ببندد. تا پدرم چشمش به خونی افتاد که از انگشت من می چکید خیلی ناراحت شد. بیهوش شد و افتاد روی صندلی و من از غش کردن پدرم خیلی ترسیدم.

من هر چه به پدرم می گفتم که باید زخم انگشتم را ببندد او جواب نمی داد. فهمیدم که بیهوش شده است. خیلی دلم سوخت. رفتم و شلنگ آب را آوردم و به صورت پدرم آب پاشیدم تا حالش خوب شود. پدرم چشم هایش را باز کرد و از روی صندلی بلند شد. عصبانی شده بود برای همین مرا دنبال کرد. من هم پا گذاشتم به فرار. من می دویدم و پدرم هم پشت سر من می دوید. از انگشت من خون می چکید و از سرتاپای پدرم آب!

● درک مطلب خواندن

□ مقابل جمله درست «د» و مقابل جمله نادرست «ن» بنویسید

۱. پدر به پسر گفت باغچه را بیل بزند □
۲. دست پسر زخمی شد. □
۳. پدر از دیدن خون خیلی ناراحت شد و از حال رفت. □
۴. پسر به صورت پدر آب ریخت □
۵. پدر فرار کرد □

● واژگان

□ جاهای خالی را با واژه های مناسب پر کنید

بیل زدن پاشیدن دنبال کردن بیهوش شدن فرار کردن چکیدن

۱. وقتی بیدار شدم و دیدم دزد به خانه مان آمده است از ترس و به زمین افتادم.

۲. پدرم دزد را دید و او را و بالاخره توانست او را بگیرد.

۳. وقتی باران می بارد از سقف خانه ما آب برای همین پدرم می خواهد سقف خانه مان را تعمیر کند.

۴. بچه ها در حیاط بازی می کردند که ناگهان با توپ شیشه پنجره را شکستند و برای اینکه پدر آنها را کتک نزند همه

۵. پدرم داشت باغچه خانه مان را که مهمان ها آمدند.

۶. من به صورت پدرم آب تا او به هوش بیاید.

■ گزینه مناسب را انتخاب کنید.

۱. روی گل ها کمی آب پاشیدم تا تازه بمانند.

الف. بردم ب. ریختم ج. پرکردم د. شستم

۲. دوستم مرا خیس کرد برای همین وقتی که به خانه رسیدم داشت از سرتاپایم آب می چکید.

الف. می زد ب. می برد ج. می ریخت د. می شست

۳. داشتم بازی می کردم که ناگهان دستم را بریدم.

الف. بردم ب. گرفتم ج. حرکت دادم د. زخمی کردم

۴. ما، در باغچه خانه مان یک درخت گیلان کاشته ایم.

الف. زمین ب. باغ کوچک ج. حیاط د. اطراف

۵. دیروز صبح که داشتم از خیابان رد می شدم یک سگ مرا دنبال کرد.

الف. پشت من دوید ب. مرا دید

ج. مرا گاز گرفت د. از من ترسید

۶. داشتم اتاقم را تمیز می کردم ناگهان چشمم افتاد به کتابی که فکر می کردم آن را گم کرده ام.

الف. کتاب را پیدا کردم

ب. کتاب را خواندم

ج. کتاب را دیدم

د. کتاب را برداشتم

۷. دیروز از خستگی نزدیک بود بیهوش شوم چون خیلی کار کردم.

الف. بخوابم

ب. عصبانی شوم

ج. برگردم

د. غش کنم

۸. دزدان وقتی پلیس را دیدند پا گذاشتند به فرار.

الف. رفتند

ب. ایستادند

ج. ترسیدند

د. نشستند

● حال ناتمام

حال ساده داشتن + حال ساده

ما داریم می رویم	من دارم می روم
شما دارید می روید	تو داری می روی
آنها دارند می روند	او دارد می رود

گذشته ناتمام

گذشته داشتن + گذشته استمراری

ما داشتیم می رفتیم	من داشتم می رفتم
شما داشتید می رفتید	تو داشتی می رفتی
آنها داشتند می رفتند	او داشت می رفت

حالا شما حال ناتمام و گذشته ناتمام درست کنید.

خوردن ← من دارم می خورم

دیدن ← تو

شنیدن ← او

گفتن ← ما

زدن ← شما

خوردن ← من داشتم می خوردم

رفتن ← آنها

خوابیدن ← من

شنیدن ← تو

گوش کردن ← ما

بازی کردن ← آنها

■ جاهای خالی را پر کنید.

۱. تو الان داری چه کار می کنی؟

— من الان دارم (درس خواندن)

۲. دیروز وقتی پدرت آمد تو داشتی چه کار می کردی؟

— دیروز من داشتم لباسِ هایم را (شستن)

۳. دانشجویان الان (داشتن) چه کار (کردن)؟

— آنها به حرف های معلم (گوش کردن)

۴. دیروز وقتی تو به کلاس آمدی دانشجویان (داشتن) چه کار (کردن)؟

— دیروز وقتی من به کلاس آمدم آنها (داشتن) به حرف های معلم (گوش کردن)

۵. بچه ها الان چه کار می کنند؟

— آنها دارند در پارک (بازی کردن)

۶. دیشب وقتی زنگ زدم تو چه کار می کردی؟

— دیشب وقتی تو زنگ زدی من داشتم تلویزیون (نگاه کردن)

۷. شما در کتابخانه چه کار می کنید؟

— ما داریم در کتابخانه کتاب (خواندن)

۸. هفته پیش شما را در فروشگاه شهروند دیدم. شما آنجا داشتید چه می خریدید؟

— وقتی شما مرا دیدی داشتم گوشت و میوه (خریدن)

۹. تو الان داری چه کار می کنی؟

— من (داشتن) برای دوستم نامه (نوشتن)

۱۰. آن دختران آنجا دارند چه کار می کنند؟

— آنها (داشتن) برای مهمان ها غذا (پختن)

□ پاسخ دهید

۱. شما الان چه کار می کنید؟
۲. دیشب ساعت ۸ شما داشتید چه کار می کردید؟
۳. من الان در کلاس دارم چه کار می کنم؟
۴. هفته پیش وقتی به کلاس آمدید دانشجویان داشتند چه کار می کردند؟
۵. آن مرد در خیابان چه کار می کند؟
۶. شما را یک ساعت پیش در خیابان ولی عصر دیدم. آنجا چه کار می کردید؟

⊕ مانند مثال جمله را تغییر دهید.

تو در کلاس مشغول چه کاری هستی؟

— من مشغول نامه نوشتن هستم = من دارم نامه می نویسم.

۱. استاد در کلاس مشغول چه کاری است؟ (امتحان گرفتن)
۲. دیشب ساعت هشت مشغول چه کاری بودی؟ (ظرف شستن)
۳. آن زنها در آشپزخانه مشغول چه کاری هستند؟ (غذا پختن)
۴. وقتی به تو زنگ زدم مشغول چه کاری بودی؟ (درس خواندن)

□ جاهای خالی را پر کنید

پدری که نمی تواند خون ببیند

پدرم داشت باغچه خانه مان را..... (بیل زدن). من هم داشتم توی حیاط خانه مان
..... (بازی کردن). نمی دانم چطور شد که انگشتم را..... (بریدن). خون از
انگشتم..... (چکیدن).

دویدم و(رفتن) پیش پدرم تا زخم انگشتم را..... (بستن). تا پدرم چشمش به خونی افتاد
که از انگشت من می چکید خیلی ناراحت (شدن). بیهوش شد و (افتادن) روی صندلی.
من هر چه به پدرم می گفتم که باید زخم انگشتم را(بستن)او جواب نمی داد. فهمیدم که
بیهوش شده است. خیلی دلم سوخت. رفتم و شلنگ آب را (آوردن) و به صورت پدرم آب
پاشیدم تا حالش خوب.....(شدن)

پدرم چشم هایش را باز کرد و از روی صندلی بلند.....(شدن) عصبانی بود برای همین
مرا..... (دنبال کردن) من هم پا گذاشتم به فرار. من می دویدم و پدرم هم(داشتن) پشت
سر من..... (دویدن) از انگشت من داشت خون(چکیدن) و از سرتاپای پدرم آب!

♣♣♣ یک شعر

ای آدم ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید
یک نفر در آب دارد می سپارد جان.
یک نفر دارد دست و پای دائم می زند
روی این دریای تند و تیره و سبکین که می دانید.
..... یک نفر در آب دارد می کند بیهوده جان قربان!
ای آدم ها که بر ساحل بساط دلگشا دارید!
نان به سفره، جامه تان بر تن!
یک نفر در آب می خواند شما را.

نیما یوشیج^۲

۲. نیما یوشیج شاعر ایرانی در سال ۱۲۷۶ به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۸ درگذشت.

• • • همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید

پدری که نمی تواند خون ببیند

پدرم داشت خانه مان را بیل می زد. من هم داشتم توی خانه مان بازی می

کردم. نمی دانم شد که انگشتم را بریدم. خون از انگشتم.....

دویدم و رفتم پیش پدرم تا انگشتم را ببیند. تا پدرم به خونی افتاد که

..... خیلی ناراحت شد. بیهوش شد و افتاد روی صندلی.

من هر چه به پدرم می گفتم که باید فهمیدم که شده

است. خیلی دلم سوخت. رفتم و شلنگ آب را آوردم و به صورت پدرم آب تا

حالش خوب شود.

پدرم را باز کرد و از روی بلند شد. عصبانی

بود..... من هم پا گذاشتم به فرار. من می دویدم و پدرم

هم..... از انگشت من خون می چکید و از پدرم آب!

• واژه هایی را که می شنوید بنویسید

گذشته دور

● سوالات پیش از خواندن

۱. شما تا به حال چیزی را از پدر، مادر یا دوستانتان پنهان کرده اید؟
۲. شما وقتی در مدرسه درس می خواندید نمره بدی گرفته بودید؟
۳. یک خاطره از مدرسه خود برای کلاس تعریف کنید.

● واژه های تازه

خبر دادن	گاز	فوراً	حیاط	وسایل	چشم کسی به چیزی افتادن
دیگته	کنده	حساب	فرصت	از بین بردن	

بهترین فرصت

وقتی که ما در پارک بودیم خانه مان آتش گرفت. همسایه ها به ما خبر دادند و ما فوری به خانه برگشتیم. پدرم قبلاً به من گفته بود: "هر وقت از خانه بیرون می روی گاز را خاموش کن". اما من فراموش کرده بودم. من و پدرم فوراً توی خانه رفتیم. پدرم وسایل مرا می برد. من هم چیزهایی را که او دوست داشت توی حیاط می بردم.

کیف مدرسه من از دست پدرم افتاد و درش باز شد. چشمم به دفترهای دیکته و حسابم افتاد. یادم آمد دو تا صفر گنده گرفته بودم که به پدرم نشان نداده بودم.

پدرم دوید تا وسایل دیگر را بیاورد. من هم دفترهای دیکته و حسابم را برداشتم و دویدم و آنها را از پنجره توی اتاق انداختم تا در آتش بسوزند. این بهترین فرصت بود که آن دو تا صفر گنده را از بین ببرم تا پدرم هرگز آنها را نبیند.

🕒 جلوی جمله درست «د» و جلوی جمله نادرست «ن» بنویسید.

۱. پدر خانه را آتش زده بود.
۲. همسایه ها به آنها گفتند که خانه شان آتش گرفته است.
۳. پسر گاز را خاموش کرده بود.
۴. پدر فقط وسایل خودش را به بیرون خانه آورده بود.
۵. پسر در دیکته همیشه نمره های خوبی گرفته بود.
۶. پسر بالاخره دفتر دیکته خود را در آتش انداخت.

🕒 به سؤالات پاسخ دهید.

۱. چرا خانه پدر و پسر آتش گرفته بود؟
۲. چه کسی به آنها گفت که خانه اشان آتش گرفته است؟
۳. آنها وقتی به خانه رسیدند چه کار کردند؟
۴. وقتی پدر وسایل را به حیاط می برد پسر چه چیزی دید؟

۵. پسر چرا نمی خواست پدر دفتر دیکته او را ببیند؟

⊙ جاهای خالی را پر کنید

خبر دادن گاز فوراً وسایل حیاط گنده فرصت

۱. من امروز اصلاً ندارم که با تو به سینما بیایم.
۲. دوستانم به من که فردا پدرم به ایران می آید.
۳. دیشب دوستم خودش به تنهایی همه را جمع کرد تا به خانه جدید برویم.
۴. پدرم در خانه مان یک درخت گیلاس کاشته بود.
۵. خواهرم یک سوسک خیلی را با حشره کش کشت.
۶. وقتی از خانه بیرون رفتیم من فراموش کرده بودم که را خاموش کنم.
۷. وقتی به خانه رسیدی به پدر زنگ بزن چون او خیلی نگران بود.

⊙ گزینه مناسب را انتخاب کنید

۱. شب ها وقتی به خانه می رسم اصلاً فرصت تماشای تلویزیون را ندارم.
الف. حوصله ب. وقت ج. قدرت د. کار
۲. مسئول آموزش به دانشجویان خبر داد که هفته آینده امتحانات شروع می شود.
الف. اطلاع داد ب. نشان داد ج. دستور داد د. وقت داد
۳. در خیابان داشتم راه می رفتم که ناگهان چشمم افتاد به دوستم که داشت کتاب می خرید.

الف. دوستم را شناختم ب. دوستم را صدا کردم

ج. دوستم را دیدم د. به دوستم رسیدم

۴. دیروز خیلی گرسنه بودم برای همین وقتی به خانه رسیدم یک لقمه گنده نان و پنیر برای خودم درست

کردم و خوردم.

الف. خوب ب. خوشمزه ج. با حال د. بزرگ

⊕ جاهای خالی را پر کنید. (از، به، در، تا، را، که)

وقتی که ما پارک بودیم خانه مان آتش گرفت. همسایه ها ما خبر دادند مافوری خانه

برگشتیم. پدرم قبلاً من گفته بود که هر وقت خانه بیرون می روم گاز خاموش کنم. اما من

فراموش کرده بودم. من پدرم فوراً توی خانه رفتیم. پدرم وسایل مرا می برد. من هم چیزهایی

..... که او دوست داشت توی حیاط می بردم.

کیف مدرسه من دست پدرم افتاد و درش باز شد. چشمم دفترهای دیکته ام افتاد. یادم آمد دو تا

صفر گنده گرفته بودم..... به پدرم نشان نداده بودم.

پدرم دوید وسایل دیگر را بیاورد. من هم دفترهای دیکته حسابم برداشتم و دویدم آنها را

..... پنجره توی اتاق انداختم آتش بسوزند. این بهترین فرصت بود آن دو تا صفر گنده

بین ببرم پدرم آنها هرگز نبیند.

⊕ گذشته دور

اسم مفعول + بود + م / ی / _ / یم / ید / اند

[من] رفته بودم	[ما] رفته بودیم
[تو] رفته بودی	[شما] رفته بودید
[او] رفته بود	[آنها] رفته بودند

⊕ حالا شما گذشته دور درست کنید

خوابیدن (ما)	(شما)
نشستن (من)	(او)
آمدن (آنها)	(تو)
پختن (مادرم)	(دوستانم)
کشتن (من و خواهرم)	(خودم)

⊕ مانند مثال پاسخ دهید.

۱. وقتی من آمدم تو خوابیده بودی؟
— بله، وقتی تو آمدی من خوابیده بودم.
۲. وقتی آنها رفتند شما کارتتان را تمام کرده بودید؟
۳. وقتی باران بند آمد تو به خانه رسیده بودی؟
۴. غذا پخته بودی وقتی مهمان ها رسیدند؟
۵. ظرف ها را شسته بودی وقتی مادرت بیدار شد؟
۶. وقتی استاد به کلاس آمد او روی صندلیش نشسته بود؟
۷. وقتی پلیس رسید دزد فرار کرده بود؟

⊕ مانند مثال تغییر دهید

۱. نمازت را خواندی بعد من آمدم.

— نمازت را خوانده بودی که من آمدم.

۲. شما حاضر شدید بعد من آمدم.

—

۳. باران قطع شد بعد تو رسیدی.

—

۴. در حیاط را بستم بعد آنها زنگ زدند.

—

۵. وارد کلاس شد بعد برق رفت.

—

⊕ پاسخ دهید.

۱. بالاخره دیروز رئیس اداره را دیدم.

— قبلاً او را ندیده بودی؟

۲. بالاخره غذای ایرانی خوردم.

—.....؟

۳. بالاخره بازی را بردند.

—.....؟

۴. بالاخره این درس را فهمیدم

—.....؟

۵. بالاخره خانه خریدیم.

—.....؟

۶. بالاخره با هم آشتی کردند.

.....؟

۷. بالاخره موهایم را کوتاه کردم.

.....؟

۸. بالاخره شنا یاد گرفتم.

.....؟

⊕ پاسخ دهید

۱. تا حالا فیلم به این ترسناکی دیده ای؟

— تا دیروز ندیده بودم،

۲. تا حالا کتابی از داستایوسکی خوانده ای؟

— تا هفته پیش.....

۳. تا حالا غذای هندی خورده ای؟

— تا پریروز.....

۴. تا حالا چیزی در باره بیماری سارس شنیده ای؟

— تا سه روز پیش.....

۵. تا حالا شعر فارسی خوانده ای؟

— تا ترم پیش.....

۶. تا حالا فوتبال بازی کرده ای؟

— تا سال گذشته.....

⊕ متن زیر را کامل کنید.

یک بلیت قطار برای اصفهان خریده بودم. می خواستم ساعت ۷ بعد از ظهر در ایستگاه.....(بودن).

ساعت حرکت قطار ۷،۲۰ دقیقه بود. برای همین آن روز صبح زود بیدار..... (شدن) و لباس.....

(پوشیدن) . قبل از صبحانه (خوردن) کمی ورزش (کردن) و به حمام (رفتن) .
به ساعت نگاه کردم . هنوز دیر نشده بود . برای همین نشستم و کمی روزنامه (خواندن) . بعد
از (خواندن) روزنامه ناگهان به ساعت نگاه کردم . من فقط نیم ساعت وقت (داشتن) .
خیلی فوری به تاکسی تلفنی زنگ زدم و یک تاکسی (گرفتن) . وقتی به ایستگاه رسیدم
قطار (رفتن) . خیلی ناراحت شدم و به خانه (برگشتن) .

● یک شعر

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

سعدی^۴

۴ . سعدی از شاعران مشهور ایرانی است که در قرن هفتم هجری قمری (قرن سیزدهم میلادی) زندگی می کرد .

گذشته التزامی

☑ سوالات پیش از خواندن

۱. شما پاییز را دوست دارید؟
۲. تا به حال از درختی بالا رفته اید؟
۳. تا حالا خودتان از درخت میوه چیده اید؟
۴. شما در حیاط خانه تان درخت میوه دارید؟ توضیح دهید.

☑ واژه تازه

شاخه کندن عصا گیر کردن ناامید شدن چیدن

آخرین سیب

پاییز بود. برگ درختان ریخته بود. یک درخت سیب توی حیاط خانه مان داشتیم. برگ های آن هم ریخته بود. فقط یک سیب روی بالاترین شاخه درخت مانده بود.

شب قبل باد می آمد من فکر کردم شاید سیب از درخت افتاده باشد اما صبح که به حیاط رفتم دیدم سیب روی شاخه درخت مانده است.

من و پدرم توی حیاط رفتیم تا آن آخرین سیب را هم بکنیم. پدرم هر چه درخت را تکان داد سیب نیفتاد. من عصای پدرم را به طرف سیب انداختم. باز هم سیب نیفتاد، ولی عصا روی سر پدرم افتاد. دلم برای پدرم سوخت. ولی پدرم اصلاً عصبانی نشد. عصا را برداشت و از درخت بالا رفت، اما هر چه کرد نتوانست سیب را بکند. بعد من یکی از کفش های پدرم را آوردم و به طرف سیب انداختم. باز هم سیب نیفتاد. بند کفش پدرم به یکی از شاخه های درخت گیر کرد. پدرم عصا را از من گرفت، رفت بالای درخت و با عصا به آن شاخه زد. کفش پدرم افتاد، ولی سیب همان بالا مانده بود و پایین نمی آمد. من و پدرم از کندن سیب ناامید شدیم. به طرف اتاق رفتیم. بعد از برگشتن ما به اتاق سیب از درخت افتاد. ما سیب را برنداشتیم. یک ساعت بعد که من به حیاط آمدم دیدم سیب در حیاط نیست. فکر کردم ممکن است پرنده ای سیب را برده باشد و آن را خورده باشد. شاید هم چند موش سیب را دیده باشند و آن را خورده باشند.

❑ خواندن و درک مطلب

❶ جلوی جمله درست «د» و جلوی جمله نادرست «ن» بنویسید.

۱. همه سیب های درخت ریخته بود. □
۲. پدر می خواست برگ های درخت را تکان دهد. □
۳. عصا به سر پدر خورد. □
۴. پدر از درخت بالا رفت و سیب را روی زمین انداخت. □
۵. وقتی پدر و پسر به اتاق خود برگشتند سیب از روی درخت به زمین افتاد. □
۶. شاید موش یا یکی از پرنده ها سیب را خورده باشد. □

❷ با توجه به متن به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱. چرا پدر و پسر به حیاط رفتند؟
۲. پدر چه چیزی را به طرف درخت انداخت؟

۳. چرا پدر و پسر ناامید شدند و به اتاق برگشتند؟

۴. این داستان چگونه تمام شد؟

⊙ واژگان

عصا گیر افتادن شاخه کندن ناامید شدن

۱. باغبان همه آن درخت را بریده بود.

۲. شما نباید از یاد گرفتن زبان فارسی بالاخره یک روز به خوبی یک ایرانی فارسی حرف می زنید.

۳. برادرم دیشب ساعتها توی ترافیک برای همین وقتی به خانه رسید خیلی عصبانی بود

۴. بچه های تا حالا همه سیب های این درخت را

۵. پیرمرد نمی توانست خوب راه برود برای همین من برای او یک خریدم.

پایان شب سیه سپید است

در ناامیدی بسی امید است

☺ دستور

گذشته التزامی

اسم مفعول + باش + م/ی/د/یم/ید/ند

[ما] دیده باشیم

[من] دیده باشم

[شما] دیده باشید

[تو] دیده باشی

[آنها] دیده باشند

[او] دیده باشد

حالا شما بنویسید.

پرسیدن (آنها)

فرستادن (من)

کشتن (او)

خوابیدن (شما)

شنیدن (ما)

گفتن (تو)

۱. آنها شاید دیشب از اینجا رفته باشند.

۲. او ممکن است دیروز آن نامه را فرستاده باشد.

۳. شما باید قبلاً او را در خیابان دیده باشید.

■ حالا شما جاهای خالی را پر کنید.

۱. پدرم ممکن است ماه ها قبل این حرف را به آنها (گفتن)

۲. آن پرندگان دو روز پیش شاید سیب های این درخت را (خوردن)

۳. من دیشب باید او را در میهمانی (دیدن) اما الان چیزی یادم نمی آید.

۴. بچه ها باید دیشب زود (خوابیدن) که گوشی تلفن را برنداشتند.

۵. دوستت شاید ده روز پیش برایت یک نامه (پست کردن)

۶. شاید شما سال گذشته هم به آنها نامه (نوشتن) ولی به من چیزی نگفته باشید.

◻ جمله های زیر را مانند مثال تغییر دهید.

او فردا شاید به خانه ما بیاید.

— او دیروز شاید به خانه ما آمده باشد.

۱. آنها ممکن است سال آینده به مسافرت بروند.

۲. دانشجویان باید این درس را خوب بخوانند.

۳. پلیس ممکن است او را دستگیر کند.

۴. خواهرت ممکن است آن نامه ها را بنویسد.

۵. تیم فوتبال ایران شاید آن مسابقه را ببرد.

☺ متن زیر را کامل کنید.

دیشب از رادیو شنیدم که چند نفر به یک بانک رفتند و تمام پول های بانک را دزدیدند. پلیس گفت که شاید چند نفر، آن دزد ها را (دیدن) و یا ممکن است دزدان این کار را موقعی (انجام دادن) که خیابان کاملاً خلوت بوده است. پدرم وقتی این خبر را شنید خیلی ناراحت شد و گفت شاید دزدان چند نفر را هم (کشتن) ولی پلیس تا حالا هیچ چیزی به مردم (گفتن) چون ممکن است مردم (ترسیدن) مادرم گفت که چند ماه پیش هم از یک بانک دیگر دزدی کردند. شاید آن دزدی را هم همین گروه (انجام دادن). پلیس هنوز هیچ چیزی (پیدا کردن) تا بتواند کسی را (دستگیر کردن)

♣ یک شعر

ای وای بر اسیری که از یاد رفته باشد در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

حزین لاهیجی^۵

۵. از شاعران ایرانی است که در سال ۱۱۰۳ هجری قمری به دنیا آمد و در سال ۱۱۸۱ درگذشت.

لله لکه همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید.

آخرین سیب

پاییز بود. برگ درختان ریخته بود. یک درخت سیب تویخانه مان داشتیم. برگ های

آن هم ریخته بود. فقط یک سیب روی بالاتریندرخت مانده بود.

شب قبل باد می آمد من فکر کردم شایداما صبح که بهرفتم دیدم سیب

رویدرخت مانده است.

من و پدرم تویرفتیم تا آن آخرین سیب را هم بکنیم. پدرمسیب

نیفتاد. منپدرم را بهانداختم. باز هم سیب نیفتاد، ولیروی سر پدرم

افتاد. دلم برای پدرم سوخت. ولی پدرمبرداشت و از درخت

بالا رفت، اما هر چه کردبعد من یکی ازو به طرف

سیب انداختم. باز هم سیب نیفتاد.درخت گیر کرد.

پدرمرا از من گرفت، رفت بالای درخت و بابه آن شاخه زد. کفش پدرم افتاد،

ولی سیبو پایین نمی آمد. من و پدرم از کندن سیببه

طرف اتاق رفتیم. بعد ازما سیب را برنداشتیم. یک

ساعت بعد که بهفکر کردم ممکن

استشاید هم چند موش سیب را دیده باشند و آن را خورده

باشند.

● درس هفتم

اگر

□ سوالات پیش از خواندن

۱. شما روزهای برفی را دوست دارید؟

۲. اگر در یک روز برفی نتوانید برای رفتن به خانه ماشین پیدا کنید چه کار می کنید؟

۳. در دوران بچگی روزهای برفی چه کار می کردید؟

۴. به نظر شما اگر برف نمی بارید چه می شد؟

۵. در کشور شما شهرداری برای باز کردن خیابان ها در روزهای برفی چه کارهایی انجام می دهد؟

□ واژه های تازه

قدم زدن انتظار بخاری منتظر کسی حیف تحمل کردن دانه برف

بودن

قول دادن پهن گریه گرفتن یخ زدن

یک روز برفی

اسم من هومن است. می خواهم یک خاطره از یک روز برفی برایتان تعریف کنم. من در یک مدرسه در جنوب شهر درس می خواندم. آن روز هوا خیلی سرد بود. زنگ که خورد از کلاس بیرون آمدم و منتظر دوستم شدم. اما هر چه منتظر شدم او نیامد. به ایستگاه اتوبوس رفتم. در انتظار اتوبوس، روی برف های خیابان قدم می زدم و زیر پالتویم می لرزیدم. دو روز بود برف می بارید و من هرگز تا به آن روز اینقدر

برف ندیده بودم. اگر کارم را زود تمام کرده بودم می توانستم با دوستم به خانه برگردم. اگر دوستم کمی منتظر من شده بود خیلی خوب می شد. ولی حیف که او رفته بود و من تنها مانده بودم. یقه پالتویم را بالا کشیده بودم و در انتظار اتوبوس کنار جوی خیابان قدم می زدم. به خودم گفتم: "اگر اتوبوس زود بیاید خیلی عالی می شود. دیگر مجبور نیستم این همه سرما را تحمل کنم." ناگهان حس کردم اتوبوسی آمد و گذشت. اما اشتباه می کردم. هیچ اتوبوسی از آنجا رد نشد. به خودم گفتم: "اگر اتوبوس نیاید چه اتفاقی می افتد".

رفت و آمد ماشین ها کمی از برف ها را از روی خیابان پاک کرده بود ولی هنوز برف زیادی روی زمین نشسته بود و من نرمی برف را زیر پایم حس می کردم.

زیر نور چراغی که در خیابان روشن بود ایستادم. ناگهان جای پای دیدم. جای پای بزرگ و پهنی که تازه گذاشته شده بود و هنوز دانه های برف، درست رویش را نپوشانیده بود. حتماً کسی همین چند دقیقه پیش از اینجا رد شده بود. پس چرا من او را ندیده بودم. به خودم گفتم: "اگر آن شخص را ببینم با او به خانه می روم". به مادرم قول داده بودم که آن روز زود به خانه برگردم. داشتم با خودم فکر می کردم که "اگر دیر به خانه برسم مادرم حتماً خیلی نگران می شود".

چند ساعت همینطور در خیابان ایستادم و داشتم از سرما می لرزیدم. کم کم داشت گریه ام می گرفت. ناگهان دیدم که پدرم به طرفم می آید. از خوشحالی می خواستم فریاد بزنم. آن جای پا، جای پای پدرم بود. پدرم هم وقتی که از خیابان رد می شد مرا ندیده بود و در حیاط مدرسه منتظر من ایستاده بود. اگر آن روز پدرم به مدرسه نمی آمد من حتماً از سرما یخ می زدم.

● درک مطلب خواندن

در برابر جمله درست «د» و در برابر جمله نادرست «ن» بنویسید.

۱. هومن آن روز از کلاس بیرون نرفته بود. □

۲. دوست هومن منتظر هومن نشده بود. □

۳. آن روز همه اتوبوس ها در خیابان رفت و آمد می کردند. □

۴. هومن از پدر خود کمک خواست و پدر هومن هم فوراً به مدرسه آمد. □

۵. هومن نزدیک بود از سرما یخ بزند. □

□ پاسخ دهید.

۱. چرا هومن در خیابان قدم می زد؟

۲. او با خود چه فکری کرد؟

۳. او چه قولی به مادر خود داده بود؟

۴. به نظر شما چرا هومن پدر خود را موقع رد شدن از خیابان ندیده بود؟

۵. وقتی هومن پدرش را دید چه کار کرد؟

□ واژگان

□ گزینه مناسب را انتخاب کنید

۱. دانشجویان با نگرانی داشتند جلوی اتاق رئیس دانشگاه قدم می زدند.

الف. در میزدند ب. راه می رفتند ج. قد می کشیدند د. حرف می زدند

۲. برای رسیدن اتوبوس تقریباً نیم ساعت انتظار کشیدم.

الف. صبر کردم ب. نظر کردم ج. منتظرم شد د. نگاه کردم

۳. نامه خیلی جالبی برای دوستم نوشتم اما حیف که یادم رفت آن را پست کنم.

الف. چه خوب! ب. چه بد! ج. چه عجب! د. چه جالب!

□ در جاهای خالی واژه مناسب بنویسید

نگران حیف دانه های برف بخاری یخ زدن قول دادن

۱. وقتی داشتم را روشن می کردم دوستم تلفن کرد.
۲. صبح خیلی زود بیدار شده بودم اما که نتوانسته بودم سر ساعت به کلاس برسم.
۳. هوا خیلی سرد بود برف زیادی باریده بود و همه جاده ها و هیچ ماشینی نمی توانست حرکت کند.
۴. بچه ها به مادرشان که دیگر هیچوقت تنها به پارک نروند.
۵. چرا اینقدر دیر کردی؟ پدر و مادرت خیلی شدند.
۶. پشت پنجره ایستاده بودم و به که آرام آرام می بارید نگاه می کردم.

❑ دستور

❑ جملات شرطی

❶ اگر + حال التزامی + حال ساده

اگر اتوبوس بیاید می روم

❷ اگر + گذشته استمراری / گذشته دور + گذشته استمراری / گذشته دور

اگر اتوبوس می آمد می رفتم

اگر اتوبوس می آمد رفته بودم

اگر اتوبوس آمده بود می رفتم

اگر اتوبوس آمده بود رفته بودم

❶ تمرین

۱. اگر دوستانم را ببینم این خبر را به آنها (دادن)

۲. اگر دوربین (خریدن) از پرندگان عکس می گیرم.

۳. اگر تلاش می کردم حتماً موفق (شدن)

۴. اگر پولدار (شدن) یک خانه ویلایی می خرم.

۵. اگر زود بیدار بشود به اتوبوس (رسیدن)

۶. اگر زودتر به خانه (برگشتن) حتماً او را می دیدم.

۷. اگر پولم را پس انداز کرده بودم یک ماشین (خریدن)

۸. اگر خوب فکر کنی حتماً به نتیجه (رسیدن)

۹. اگر جنگ نمی شد بچه ها یتیم (شدن)

۱۰. اگر خدا بخواهد من این ترم (قبول شدن)

۱۱. اگر امسال زیاد برف می بارید به اسکی (رفتن)

۱۲. اگر تو به مسافرت (رفتن) من هم با تو (آمدن).

۱۳. اگر وقت داشتم حتماً ورزش (کردن)

۱۴. اگر او مهمانی بدهد حتماً تو را (دعوت کردن).

⊙ جملات زیر را با استفاده از «اگر» دوباره بنویسید.

۱. سال آینده به ایران می روم. برای تو سوغاتی می آورم.

۲. آنها هفته بعد به آن هتل می روند. آنها دوستانشان را آنجا می بینند.

۳. دانشجویان ماه دیگر آن کتاب را می خردند. دانشجویان امتحان می دهند.

۴. خواهرم دو ماه دیگر خانه می خرد. خواهرم مهمانی می دهد.

۵. پرندگان تابستان بعد به این شهر می آیند. شما آنها را می بینید.

⊙ جملات زیر را با استفاده از «اگر» دوباره بنویسید.

۱. دیشب دیر به خانه رسیدم. دوستم را ندیدم.

۲. دانشجویان خوب درس نخواندند. آنها قبول نشدند.

۳. من به مهمانی نرفتم. تو هم به مهمانی نرفتی.

۴. همه خیابان ها شلوغ بود. دیر به کلاس رسیدم.

۵. خواهرم از مسافرت برنگشته بود. به مهمانی نرفتم.

۶. پارسال یک کتاب شعر خریدم. شعری از حافظ برایت خواندم.

۷. او مرا در خیابان دید. او به پلیس گفت.

☺ متن زیر را کامل کنید.

وقتی در پارک بودیم خانه مان آتش گرفت. همسایه ها به ما خبر دادند. وای اگر همسایه ها به ما خبر..... (دادن) حتماً همه وسایل ما در آتش می سوخت. پدرم گفت: " اگر تو فراموش (کردن) گاز را خاموش کنی خانه آتش (گرفتن)." خیلی ناراحت شدم و به پدرم گفتم: "اگر شما آن موقع به من (گفتن) من حتماً گاز را خاموش می کردم." به هر حال همه وسایل ما در آتش سوخت. با این حال من کمی خوشحال بودم. چون پدرم صفرهای گنده ای را که گرفته بودم ندید. اگر او آنها را (دیدن) من از خجالت (مردن). بعد پدرم به من گفت: " از این به بعد هر وقت خواستی از خانه خارج بشوی اول به گاز نگاه (کردن) اگر روشن بود آن را خاموش (کردن) بعد از خانه خارج (شدن)." من هم به پدرم قول دادم که هر چه او می گوید گوش کنم.

☺ حالا شما بند زیر را کامل کنید.

وقتی به خانه رسیدم خیلی خسته بودم. نتوانستم زود بخوابم و صبح خیلی دیر از خواب بیدار شدم. خیلی منتظر اتوبوس شدم. آن روز اتوبوس هم دیر آمد. دیر به کلاس رسیدم. شب قبل نتوانستم

درسهایم را خوب بخوانم برای همین نتوانستم به سؤالات استاد جواب دهم و خیلی خجالت کشیدم. به خودم گفتم:

اگر وقتی به خانه می رسیدم خیلی خسته نبودم.....

⊕ حالا شما پاسخ دهید

۱. اگر زبان فارسی را خوب یاد بگیرید چه کار می کنید؟
۲. اگر امشب برایتان مهمان بیاید چه غذایی برای او می پزید؟
۳. اگر در بانک برنده شوید با پول آن چه کار می کنید؟
۴. اگر برای درس خواندن به ایران نمی آمدید به کشور دیگری می رفتید؟ به چه کشوری؟
۵. اگر مردم با هم نمی جنگیدند چه می شد؟
۶. اگر امروز به کلاس نمی آمدید به کجا می رفتید؟
۸. اگر من به مسافرت بروم تو هم با من می آیی؟
۱۰. اگر بین کشورها مرزی وجود نداشت چه می شد؟

یک شعر

اگر خاموش بنشیننی^۸ گناه است

چو^۶ می بینی که نابینا^۷ و چاه است

سعدی

۶. چو = اگر
۷. نابینا = کور
۸. خاموش نشستن = ساکت بودن

• درس هشتم

سوالات پیش از خواندن

۱. می دانید ایل چیست؟
۲. تا به حال زندگی مردم ایل را دیده اید؟
۳. در باره ایل هایی که در ایران زندگی می کنند چه می دانید.
۴. به نظر شما زندگی در ایل چه فرقی با زندگی در شهر یا روستا دارد؟
۵. درآمد مردم ایل از چه راهی به دست می آید؟

واژه های تازه

شامگاهان	میان	چشم کار کردن	تکیه دادن	گلیم
دراز کشیدن	گوشه	رخت	چپق کشیدن	تفنگ

سهم ما

شامگاهان همه آسمان پر از ستاره بود.

ماه میان آسمان نشسته بود.

تا چشم کار می کرد دشت بود و آسمان

چادرها کنار هم، به هم تکیه داده بودند.

همه بیرون از چادرها روی زمین یا گلیم دراز کشیده بودند.

بچه ها با انگشت ستاره هایشان را به یکدیگر نشان می دادند

سهراب به آسمان نگاه کرد و رو به پدرش که گوشه ای نشسته بود کرد و گفت: "بابا! این ستاره من است."

صبحگاهان همه آسمان پر از نور بود.

خورشید میان آسمان نشسته بود

بی بی آفتاب کنار چشمه رخت می شست و سهراب با انگشتهایش به نور آب می زد.

سهراب نگاهی به آسمان کرد و گفت: "بی بی! این ستاره من است."

بی بی آفتاب یک لحظه از رخت شستن دست کشید... آهی کشید و گفت: "این که خورشید است ستاره نیست!"

سهراب گفت: "باشد! خورشید، ستاره من است."

بی بی گفت: "نه، نمی شود! خورشید مال همه مردم ایل است. اما هر کس یک ستاره در آسمان دارد."

ظهر جنگل پر از نور و سایه بود.

بابا بزرگ به تنه بلوط کنار چشمه تکیه داده بود و چپق می کشید. سهراب دوید و گفت: "بابا بزرگ، جنگل مال من!"

بابا بزرگ سری تکان داد و گفت: "نه، نمی شود. جنگل مال همه ایل است."

سهراب صورتش را در آب چشمه شست و گفت: " پس چه چیز مال من است؟" بابا بزرگ خندید و جواب

داد: " یک ستاره در آسمان، یک اسب در دشت و یک تفنگ در چادر!"

(از: رسم ما سهم ما، مهدخت کشکولی)

□ پس از خواند متن به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. سهراب در کجا زندگی می کند؟

۲. سهراب به پدرش چه گفت؟

۳. سهراب کی با پدرش صحبت می کرد؟

۴. سهراب کی و کجا با بی بی آفتاب حرف می زد؟

۵. سهراب به بی بی آفتاب چه گفت؟

۶. بی بی آفتاب به او چه جوابی داد؟

۷. سهراب به پدر بزرگ چه گفت و پدر بزرگ به او چه جوابی داد؟

۹. به نظر شما بچه ها در ایل باید چه چیزهایی یاد بگیرند؟

□ گزینه مناسب را انتخاب کنید.

۱. شامگاه همه به خانه های خود رفتند تا استراحت بکنند.

د. هر شب

ج. گاهی

ب. برای خوردن شام

الف. شب

۲. دیروز بچه ای در گوشه خیابان نشسته بود و داشت گریه می کرد.

الف. وسط ب. بالای ج. کنار د. نزدیک

۳. وقتی به خانه رسیدم مادرم داشت رخت هایم را می شست.

الف. ظرف هایم ب. لباس هایم ج. پتوهایم د. وسایلم

۴. بعضی از دانشجویان میان کلاس ایستاده بودند و داشتند با استاد صحبت می کردند.

الف. کنار ب. بیرون ج. توی د. وسط

۵. وقتی به خانه رسیدم خیلی خسته بودم برای همین کمی دراز کشیدم .

الف. نشستم ب. خوابیدم ج. ایستادم د. بلند شدم

۶. با دوستانم به کوه توچال رفته بودم وقتی به قله رسیدم خیلی لذت بردم تا چشمم کار می کرد برف

بود.

الف. می دیدم ب. می خواستم ج. کار داشتم د. کار می کردم

☺ جاهای خالی را پر کنید

چادر چپق کشیدن تفنگ تکیه دادن دراز کشیدن

۱. سهراب در هم زندگی می کند هم درس می خواند.

۲. پدربزرگ به درخت و داشت به گذشته فکر می کرد.

۳. وقتی به خانه رسیدم خیلی خسته بودم برای همین ۱۰ دقیقه بعد بلند شدم و

کارهایم را انجام دادم.

۴. پدرم یک شکارچی است و با آهو و گوزن شکار می کند.

۵. در گذشته پیرمردان زیاد سیگار نمی کشیدند آنها

☺ متن را به زمان حال بنویسید

• درس نهم

• سوالات پیش از خواندن

۱. می دانید قاره چیست؟
۲. شما چند قاره می شناسید؟
۳. در باره قاره آسیا چه می دانید؟
۴. شما در چه قاره ای زندگی می کنید؟
۵. قاره ای که شما در آن زندگی می کنید چه فرقی با قاره آسیا دارد؟

• واژه های تازه

قاره	منجمد	پرجمعیت	وسیع	خشکی	کره زمین
جهان	شبه جزیره	مغرب	مشرق	آغاز شدن	
اقیانوس	سرزمین	استوا	جزیره	در حدود	دارای

آسیا ۱

آسیا بزرگترین قاره کره زمین است. این قاره پرجمعیت ترین و وسیع ترین قاره جهان است. این قاره دارای تقریباً یک سوم خشکی های کره زمین است و در حدود سه پنجم جمعیت جهان در این قاره زندگی می کنند. قاره آسیا در مغرب از شبه جزیره عربستان، کشور ترکیه و کوه های آرال آغاز می شود، از مشرق به اقیانوس آرام، از شمال به اقیانوس منجمد شمالی، و از جنوب به سرزمین های گرم استوایی

می رسد. این قاره هزاران جزیره دارد که مهم ترین آنها از غرب به شرق: قبرس، مالدیو، سری لانکا، اندونزی، فیلیپین، تایوان و ژاپن است.

□ جمله های درست را با «د» و جمله های نادرست را با «ن» علامت بزنید.

۱. آسیا بعد از آمریکا بزرگترین قاره جهان است. □
۲. در آسیا جزیره های زیادی وجود دارد. □
۳. آسیا از مشرق به اقیانوس منجمد شمالی می رسد. □
۴. تقریباً سه قسمت از پنج قسمت جمعیت جهان در آسیا زندگی می کنند. □
۵. قسمت جنوب آسیا با کشورهای استوایی هم مرز است. □

□ جاهای خالی را پر کنید.

خشکی	شبه جزیره	مشرق	مغرب
آغاز شدن	سرمزمین	استوا	جزیره

۱. بعضی از حیوانات در زندگی می کنند و بعضی از آنها در آب.
۲. سال تحصیلی در ایران از اول مهر ماه
۳. دریا خیلی کوچکتر از است.
۴. عربستان سعودی یکی از بزرگترین های جهان است.
۵. رابینسون کروزئه چندین سال در یک به تنهایی زندگی کرد.
۶. در کشورهای که در منطقه هستند هوا گرم و مرطوب است. و طول روز و شب مساوی است.
۷. خورشید همیشه از طلوع می کند و در غروب می کند.
۸. ما همه خود را دوست داریم و حاضر هستیم از آن در برابر دشمن دفاع کنیم.

□ گزینه مناسب را انتخاب کنید.

۱. آسیا دارای بیابان های وسیع و خشک است.

الف. زیاد ب. بزرگ ج. طولانی د. گرم

۲. من در یک شهر پرجمعیت زندگی می کنم.

الف. بزرگ ب. شلوغ ج. پیشرفته د. آرام

۳. همه ما باید روز خود را با نام خدا آغاز کنیم.

الف. شروع کنیم ب. انجام دهیم ج. کار کنیم د. بگذرانیم

۴. من خیلی دوست دارم همه کشورهای جهان را از نزدیک ببینم.

الف. جدید ب. جالب ج. دنیا د. دیگر

۵. با اینکه سال ها در خارج از کشور زندگی کرده ام ولی هیچگاه نمی توانم سرزمین مادری خود را

فراموش کنم.

الف. شهر ب. روستا ج. خانه د. کشور

□ معنای واژه های گروه «الف» را در گروه «ب» پیدا کنید

الف	ب
۱. وسیع	دریای خیلی بزرگ
۲. خشکی	شروع کردن
۳. شبه جزیره	کشور
۴. مغرب	بزرگ / پهناور
۵. مشرق	خطی در وسط کره زمین
۶. آغاز کردن	زمینی که سه طرف آن آب است
۷. اقیانوس	جایی که خورشید بیرون می آید
۸. سرزمین	زمینی که چهار طرف آن آب است
۹. استوا	جایی که خورشید می رود
۱۰. جزیره	زمین
۱۱. مرز	خطی که بین کشورها وجود دارد

لله لعلهم همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید

آسیا

آسیا بزرگترین کره زمین است. این پرجمعیت ترین و جهان است. این

..... دارای یک سوم خشکی های کره زمین است و در حدود جمعیت جهان در

آن آسیا در از عربستان، کشور ترکیه و کوه های آرال، از مشرق

به آرام، از شمال به منجمد شمالی، و از جنوب به سرزمین های می رسد.

این قاره هزاران دارد که آنها از به: قبرس، مالدیو، سری لانگا،

اندونزی،، تایوان و است.

□ واژه‌هایی را که می شنوید بنویسید

• جاهای خالی را پر کنید

آسیا

آسیا بزرگترین قاره کره زمین.....(بودن). این قاره پرجمعیت ترین و وسیع ترین قاره جهان.....(بودن). این قاره دارای تقریباً یک سوم خشکی های کره زمین است و در حدود سه پنجم جمعیت جهان در این قاره..... (زندگی کردن) . قاره آسیا در مغرب از شبه جزیره عربستان، کشور ترکیه و کوه های آرال(آغاز شدن) ، از مشرق به اقیانوس آرام، از شمال به اقیانوس منجمد شمالی، و از جنوب به سرزمین های گرم استوایی (رسیدن) این قاره هزاران جزیره (داشتن) که مهم ترین آنها از غرب به شرق: قبرس، مالدیو، سری لانکا، اندونزی، فیلیپین، تایوان و ژاپن است.

□ جاهای خالی را پر کنید. (در، از، و، به، که)

آسیا

آسیا بزرگترین قاره کره زمین است. این قاره پرجمعیت ترین..... وسیع ترین قاره جهان است. این قاره دارای تقریباً یک سوم خشکی های کره زمین است حدود سه پنجم جمعیت جهاناین قاره زندگی می کنند. قاره آسیا مغربشبه جزیره عربستان، کشور ترکیهکوه های آرال آغاز می شود،مشرق به اقیانوس آرام، از شمالاقیانوس منجمد شمالی،جنوبسرزمین های گرم استوایی می رسد. این قاره هزاران جزیره داردمهم ترین آنهاغربشرق: قبرس، مالدیو، سری لانکا، اندونزی، فیلیپین، تایوانژاپن است.

آسیا ۲

• سوالات پیش از خواندن

۱. نام دیگر آسیا را می دانید؟
۲. کم جمعیت ترین و پرجمعیت ترین کشورهای آسیا کدامند؟
۳. بزرگترین و کوچکترین کشور آسیا از نظر وسعت چه کشورهایی هستند؟
۴. چه حکومت هایی در آسیا وجود دارد؟
۵. در باره ادیانی که در آسیا وجود دارد چه می دانید؟

• واژه های تازه

وصل شدن	جغرافی دان	از لحاظ	نژاد	قوم	مذهب
همانند	پهناور	پیامبر	نظام سیاسی	پیروان	

چون قاره آسیا از مغرب به اروپا وصل شده است، بعضی از جغرافی دانان این دو قاره (آسیا و اروپا) را یکی دانسته اند و آن را اُراسیا، یعنی قاره اروپا و آسیا نامیده اند.

هیچ یک از قاره های جهان، از لحاظ ویژگی های طبیعی، سیاسی، نژادی، قومی، مذهبی و جمعیتی با آسیا همانند نیست. بسیاری از کوه های بلند، رودهای طولانی، صحراهای پهناور و جنگل های انبوه

جهان در این قاره واقع هستند. در بین چهل و یک کشور آسیا، مالدیو کوچکترین کشور و روسیه بزرگترین کشور است. پرجمعیت ترین کشورها در این قاره چین و هند هستند و کم جمعیت ترین کشورها مالدیو و قطر هستند.

کشورهای آسیا دارای نظام های سیاسی گوناگون هستند، مانند جمهوری، جمهوری اسلامی، جمهوری دمکراتیک، جمهوری سوسیالیستی، حکومت سلطنتی و غیره. در آسیا نژادهای گوناگونی با فرهنگ های گوناگون و آداب و رسوم و زبان ها و دین های مختلف در کنار هم زندگی می کنند.

در قاره آسیا پیامبران دین های بزرگ جهان به دنیا آمده اند. مانند زردشت، بودا، موسی، عیسی و محمد. مهم ترین دین های آسیا که پیروان بسیار دارند دین های اسلام، مسیحیت، یهود، بودایی، هندویی، شینتو، زرتشتی و... است. هندوها و مسلمانان بیشترین جمعیت دینی آسیا را تشکیل می دهند.

● سوالات درک مطلب

□ جمله درست را با «د» و جمله نادرست را با «ن» علامت بزنید

۱. نام دیگر قاره آسیا، اُراسیا است. □
۲. هیچ یک از قاره های جهان از نظر ویژگی های طبیعی و قومی و مذهبی با آسیا فرق ندارند. □
۳. در آسیا صحراهای بزرگ و جنگل های پردرخت وجود دارد. □
۴. در آسیا همه مردم دارای یک نژاد و فرهنگ هستند. □
۵. مهم ترین دین های جهان از آسیا شروع شده است. □
۶. دین بودایی و شینتو در آسیا پیروان کمی دارد. □

□ با توجه به متنی که خوانده اید، به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱. چرا بعضی از جغرافی دانان قاره اروپا و آسیا را یکی دانسته اند؟

۲. قاره آسیا دارای چه ویژگی هایی است؟

۳. چه نوع حکومت هایی در آسیا وجود دارد؟

۴. چه دین هایی در آسیا وجود دارد؟

۵. چه دین هایی بیشترین پیروان را در آسیا دارد؟

۶. به نظر شما چه نژادهایی در آسیا زندگی می کنند؟

• واژگان

□ جاهای خالی را پر کنید

جغرافی دانان	از لحاظ	نژاد	قوم	مذهب	همانند
پهناور	پیامبر	نظام های سیاسی	پیروان		

۱. آسیا ویژگی های طبیعی و فرهنگی با قاره های دیگر فرق دارد.

۲. در جهان گوناگونی وجود دارد. مثل: جمهوری، جمهوری اسلامی و پادشاهی.

۳. در جهان صحراهای وجود دارد که وسعت آنها به صدها کیلومتر می رسد.

۴. سلمان فارسی یکی از حضرت محمد بود.

۵. دانشمندان می گویند در جهان اثر انگشت هیچ یک از انسان ها هم نیست.

۶. حضرت محمد، اسلام، در شبه جزیره عربستان به دنیا آمده است.

۷. در ایران های مختلفی زندگی می کنند. مثل: کرد، لر، بلوچ و ترکمن.
۸. بعضی ها، مثل هیتلر، معتقد بودند که بعضی ازها بهتر از بقیه هستند.
۹. بعضی از می گویند که قاره آسیا و اروپا یک قاره است.
۱۰. در ایران های گوناگونی وجود دارد. مثلاً شیعه، سنی.

■ گزینه مناسب را انتخاب کنید.

۱. آسیا از لحاظ وسعت بزرگترین قاره جهان است.
- الف. از شکل ب. از نظر ج. از حالت د. از نسبت
۲. دین بودایی در آسیا پیروان زیادی دارد.
- الف. جوانان ب. پیامبران ج. طرفداران د. مردم
۳. مردم انبوهی در خیابان جمع شده بودند و داشتند شادی می کردند..
- الف. خطرناکی ب. زیبایی ج. زیادی د. آزادی
۴. به کشورهای گوناگون سفر کرده ام و با فرهنگ های گوناگون آشنا شده ام.
- الف. مختلف ب. عجیب ج. جالب د. بزرگ
۵. من اصلاً گوشت منجمد دوست ندارم.
- الف. خام ب. یخ زده ج. پخته د. سرد
۶. من به پیروان همه مذهب ها احترام می گذارم.
- الف. ملت ها ب. قوم ها ج. دین ها د. نژادها

■ جاهای خالی را پر کنید.

- وصل شدن نامیدن واقع بودن به دنیا آمدن تشکیل دادن آغاز شدن
۱. بعضی از دانشمندان قاره آسیا و اوپا را اُراسیا
۲. من در ماه فروردین
۳. سال جدید در ایران با بهار
۴. شهر کرج در استان تهران
۵. من از خانه می توانم به اینترنت
۶. هندوها و مسلمانان بیشترین جمعیت دینی آسیا را

■ واژه های هم معنی را پیدا کنید.

الف

ب

- | | |
|---------------|--|
| ۱. ویژگی | دین |
| ۲. قوم | زمینی که سه طرف آن آب است |
| ۳. نظام سیاسی | خصوصیت |
| ۴. استوا | پهناور |
| ۵. شبه جزیره | مختلف |
| ۶. مذهب | از نظر |
| ۷. پیروان | گروهی از مردم که دارای آداب و رسوم مشترک هستند |
| ۸. از لحاظ | خطی که کره زمین را به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می کند |
| ۹. گوناگون | طرفداران |
| ۱۰. وسیع | حکومت |

□ جاهای خالی را پر کنید. (از، به، در، با، که، و، را،...)

چون قاره آسیامغرباروپا وصل شده است، بعضی از جغرافی دانان این دو قاره (آسیا و

اروپا)یکی دانسته اندآن را اُراسیا، یعنی قاره اروپا و آسیا نامیده اند.

هیچ یکقاره های جهان،لحاظ ویژگی های طبیعی، سیاسی، نژادی، قومی، مذهبیجمعیتی

..... آسیا همانند نیست. بسیاریکوه های بلند، رودهای طولانی، صحراهای پهناورجنگل های انبوه

جهان این قاره واقع هستند. بین چهل و یک کشور آسیا، مالدیو کوچکترین کشور و روسیه بزرگترین

کشور است. پرجمعیت ترین کشورهااین قاره چینهند هستند و کم جمعیت ترین کشورها

مالدیو قطر هستند.

کشورهای آسیا دارای نظام های سیاسی گوناگون هستند، مانند جمهوری، جمهوری اسلامی، جمهوری

دمکراتیک، جمهوری سوسیالیستی، حکومت سلطنتی و غیره. در آسیا نژادهای گوناگونیفرهنگ های

گوناگونآداب و رسومزبان هادین های مختلف زندگی می کنند.

..... قاره آسیا پیامبران دین های بزرگ جهاندنیا آمده اند. مانند زردشت، بودا، موسی، عیسی و

محمد. مهم ترین دین های آسیاپیروان بسیار دارند دین های اسلام، مسیحیت، یهود، بودایی، هندویی،

شینتو و ... است. هندوها و مسلمانان بیشترین جمعیت دینی آسیا را تشکیل می دهند.

● شما در باره قاره آسیا چه می دانید؟ در ۵ سطر بنویسید.

لله همزمان با شنیدن متن جاهای خالی را پر کنید.

چون قاره آسیا از مغرب به اروپا، بعضی از جغرافی دانان این دو قاره (آسیا و اروپا)

را یکی دانسته اند و آن را اُراسیا، یعنی قاره اروپا و آسیا نامیده اند.

هیچ یک از قاره های جهان،، سیاسی، نژادی، قومی، با آسیا

همانند نیست. بسیاری از کوه های بلند،، صحرای پهناور و جنگل های جهان

در این قاره واقع هستند. در بین چهل و یک کشور آسیا، مالدیو کوچکترین کشور و روسیه بزرگترین

کشور است.کشورها در این قاره چین و هند هستند و کم جمعیت ترین کشورها مالدیو و قطر

هستند.

کشورهای آسیا دارای، مانند جمهوری، جمهوری اسلامی، جمهوری

دمکراتیک،، حکومت سلطنتی و غیره. در آسیا با فرهنگ های

گوناگون و آداب و رسوم و زبان ها و.....

در قاره آسیا دین های بزرگ جهان به دنیا آمده اند. مانند زردشت، بودا، موسی، عیسی و

محمد. آسیا که بسیار دارند دین های اسلام، مسیحیت، یهود، بودایی، هندویی،

شینتو و ... است. هندوها و مسلمانان بیشترین جمعیت دینی آسیا را تشکیل می دهند.

• درس یازدهم

باز دسته گل به آب داده ای؟

تا حالا در مدرسه نمره بد گرفته اید، یا کار اشتباهی انجام داده اید، یا حرفی زده اید که در دسر درست شود. اگر شما این کارها را کرده اید ممکن است پدر یا مادرتان به شما گفته باشند: "باز دسته گل به آب داده ای؟" این یک ضرب المثل است.

هر یک از ضرب المثل ها داستانی دارند. "باز دسته گل به آب داده ای؟" هم داستان جالبی دارد. معمولاً این ضرب المثل زمانی به کار می رود که یک نفر هر کاری را که انجام می دهد اشتباه باشد.

می گویند در زمان های قدیم، مردی بود که هر کاری انجام می داد، اشتباه بود و در دسر درست می شد. او به هر جا می رفت، یک اتفاق بد می افتاد. او آدم بدی نبود ولی خیلی بدشانس بود. او تصمیم گرفت جایی نرود. برای همین خودش را در خانه زندانی کرد تا اینکه یک روز به او خبر دادند که عروسی دختر برادرش است. خیلی دلش می خواست به این عروسی برود، اما می ترسید اتفاق بدی بیفتد و عروسی به هم بخورد. هیچ کس هم حاضر نبود که کمکش کند. برای همین به عروسی نرفت در عوض یک دسته گل زیبا تهیه کرد و آن را در آب رودخانه انداخت تا آب دسته گل را به مراسم عروسی ببرد.

اما یک دختر کوچک که در کنار رودخانه بازی می کرد این دسته گل را دید و از آن خوشش آمد. آن دختر به رودخانه رفت تا دسته گل را بگیرد اما آب رودخانه خیلی زیاد بود و دختر را با خود برد. دختر کوچک

خیلی تلاش کرد که خودش را نجات بدهد اما نتوانست این کار را بکند و در آب غرق شد. وقتی به خانواده عروس خبر دادند که این دختر در آب مرده است، جشن عروسی آنها به عزا تبدیل شد. از آن روز به بعد به آدم هایی مثل این شخص که دست به کاری می زنند، خراب می شود و درد سر درست می شود می گویند: " باز دسته گل به آب داده ای؟"

باز دسته گل به آب داده ای؟

تا حالا در مدرسه نمره بد (گرفتن) ، یا کار اشتباهی (انجام دادن) ، یا حرفی زده اید که در دسر درست شود. اگر شما این کارها را بکنید ممکن است پدر یا مادرتان به شما (گفتن) : "باز دسته گل به آب داده ای؟"

این یک ضرب المثل (بودن) . هر یک از ضرب المثل ها داستانی دارند. "باز دسته گل به آب داده ای؟" هم داستان جالبی دارد. معمولاً این ضرب المثل زمانی به کار (رفتن) که یک نفر هر کاری را که انجام می دهد اشتباه باشد.

می گویند در زمان های قدیم، مردی (بودن) که هر کاری انجام می داد، اشتباه بود و در دسر (درست شدن) او به هرجا می رفت، یک اتفاق بد (افتادن) او آدم بدی نبود ولی خیلی بدشانس (بودن) . او تصمیم گرفت هرگز به مهمانی (رفتن) برای همین خودش را در خانه زندانی کرد تا اینکه یک روز به او خبر دادند که عروسی دختر برادرش است. خیلی دلش می خواست به این عروسی (رفتن)، اما می ترسید اتفاق بدی (افتادن) و عروسی (به هم خوردن) برای همین نمی خواست به این عروسی (رفتن) در عوض یک دسته گل زیبا تهیه کرد و آن را در آب رودخانه (انداختن) تا آب دسته گل را به مراسم عروسی (بردن)

اما یک دختر کوچک که در کنار رودخانه (بازی کردن) این دسته گل را دید و از آن.....
(خوش آمدن) آن دختر به رودخانه رفت تا دسته گل را (گرفتن) اما آب رودخانه خیلی زیاد بود و
دختر را با خود برد. دختر کوچک خیلی تلاش کرد خودش را (نجات دادن) اما نتوانست این کار
را (کردن) و در آب غرق شد. وقتی به خانواده عروس خبر دادند که این دختر در آب
مردن) ، جشن عروسی آنها به عزا تبدیل شد. از آن روز به بعد به آدم هایی مثل این شخص که دست به
کاری (زدن) خراب می شود و درد سر..... (درست شدن) می گویند: " باز دسته گل به
آب داده ای؟"

☺ ☹ شما چند ضرب المثل بنویسید.

یک حکایت^۹ از دو زبان

از زبان دزد

حدود ساعت دو بعد از نیمه شب بود.

از دیوار یک خانه کوچک بالا رفتم.

آهسته پایین پریدم و از حیاط گذشتم

دیدم در اتاق باز است.

همه جا تاریک بود.

خیلی گشتم، ولی هیچ چیز پیدا نکردم، هیچ چیز.

ناگهان پایم به یک گلیم کهنه خورد.

به خود گفتم: گلیم بهتر از هیچ است، می فروشمش و با پولش اقلأً یک روز شکم را سیر می کنم،

برداشتمش و از خانه بیرون آمدم.

^۹ این حکایت از کتاب گلستان است. نویسنده گلستان سعدی است. سعدی یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران است. او در قرن ۷ هجری قمری (= ۱۳ میلادی) زندگی می کرد.

از زبان درویش

متن را بخوانید و به سؤالات پاسخ دهید.

حدود ساعت دو بعد از نیمه شب بود.

صدایی شنیدم و از خواب بیدار شدم.

دزد بود.

خودم را به خواب زدم.

بدبخت خیلی گشت، ولی چیزی پیدا نکرد.

خبر نداشت که من درویشم و مثل خود او بی پول و بی چیز.

فقط یک گلیم کهنه داشتم،

هم دشکم بود و هم لحافم.

بی سر و صدا انداختمش جلوی پای او.

به خودم گفتم: گلیم کهنه بهتر از هیچ است، می فروشدش و با پولش اقلأ یک روز شکمش را سیر می کند.

او هم گلیم را برداشت و بیرون رفت.

🔴 پاسخ دهید

۱. این داستان را چه کسی تعریف می کند؟

۲. به نظر شما مردی که داستان را تعریف می کند چگونه مردی است؟

۳. چه کسی به خانه او آمده است؟

۴. این مرد در خانه خود چه دارد؟

۵. او به خود چه می گوید؟

دستور

ضمیر مفعولی پیوسته و ضمیر مفعولی گسسته

پدرم <u>مرا</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردم.
پدرم <u>تورا</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردت.
پدرم <u>او را</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردش.
پدرم <u>مارا</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردمان.
پدرم <u>شما را</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردتان.
پدرم <u>آنها را</u> به پارک می بُرد.	پدرم به پارک می بُردشان.

⊕ مانند مثال تغییر دهید

۱. آن را خواندم خواندمش
۲. او را دیدی دیدیش
۳. آنها را بوسید بوسیدشان
۴. تو را زدم.
۵. او را رساندند.
۶. مرا می کشد.
۸. تو را می بریم.
۹. او را ببرند.
۱۰. آنها را خوانده بودید.

۱۱. آن را گذاشتم روی میز.

۱۲. آن را به دیوار زدی.

۱۳. آنها را بستند.

۱۴. آنها را کشته بود.

۱۵. آن را پخته بودم.

حالا شما پاسخ دهید.

۱. همه ظرف ها را شستی؟

— بله شستمشان.

۲. نامه را فرستاد؟

— بله،

۳. تو اینها را خریده ای؟

— نه،

۴. پدرت ما را می برد؟

— بله،

۵. شما او را دیده اید؟

— بله،

۶. خانه را فروختند؟

— نه،

۷. جورابم را تو برداشتی؟

— بله،

۸. شیشه را آنها شکستند؟

— نه،

۹. مردم او را گرفتند؟

— آره،

⊕ تغییر دهید

آنها را گم کردم ← گمشان کردم

← مرا بیرون کردند

← تو را صدا می کنند

← ما را نگاه می کردند

← آن را خراب می کنیم

← تو را فراموش نمی کنم

← تو را دوست دارم

← آنها را درست کردی

← آن را خاموش می کند

⊕ حالا شما پاسخ دهید

۱. گاز را خاموش کرد؟

— بله،

۲. نامه ها را پست می کنند؟

— بله،

۳. این خیابان را درست می کنید؟

— بله،

۴. کیفیت را گم کرد؟

— بله،

۵. آنها را فراموش کردید؟

— نه،

۶. کارهایت را تمام کردی؟

— بله،

۷. او را دوست داری؟

— بله،

۸. آدرس را پیدا کردند؟

— نه،

۹. او ما را هم دعوت می کند؟

— بله،

۱۰. همسرت تو را درک می کند؟

— نه اصلاً

۱۱. پسر، به آنها کمک کردی؟

— بله،

۱۲. به او چای تعارف کرد؟

— بله،

۱۳. این ترافیک تو را هم خسته می کند؟

— بله،

☉ به جمله ها مانند نمونه پاسخ دهید.

۱. دیروز او را در اداره دیدی؟

— بله، در اداره دیدمش.

۲. تو خواهرم را صدا کردی؟

۳. می خواهی به تو کمک کنم؟

۴. این لباس را از کجا خریده ای؟

۵. پول هایشان را گم کرده اند؟

۶. برادرت او را به اینجا آورد؟

۷. همه نامه ها را پست کردی؟

۸. لباس هایت را اتو کرد؟

۹. فکر می کنی من این مقاله را نوشته ام؟

۱۰. این سوسک ها را خودت کشتی؟

۱۱. استاد شما را دعوا کرد؟

❁ یک ترانه

دیدمت آهسته پرسیدمت
خواندمت، بر ره گل افشاندمت

آمدی، بر بام جان پر زدی

همچون نور، بر دیده بنشاندمت

بردمت، تا کهشان های عشق

گفتمت، افتاده در پای عشق

زندگی است رویای زیبای عشق

می روی، چون بوی گل از برم

رفتنت کی می شود باورم

بوده ای، چون تاج گل بر سرم

تا ابد یاد تو را می برم

تمرین

⊙ جاهای خالی را پر کنید

۱. پدرم هر روزمادر بزرگم سر می زند.
الف. از ب. به ج. در د. با
۲. دلم دوستم خیلی تنگ شده است.
الف. با ب. از ج. برای د. به
۳. تمام سؤالاتم را استاد پرسیدم و او با مهربانی آنها جواب داد.
الف. به - با ب. در - از ج. از - به د. برای - به
۴. بچه ها بازی کردن خیلی خوششان می آید.
الف. از ب. با ج. به د. در
۵. همه شعرهای حافظ فراموش کرده ام.
الف. از ب. را ج. در د. با
۶. الان هیچ چیزی را یاد نمی آورم.
الف. در ب. از ج. به د. برای
۷. من دوستم پول زیادی قرض گرفتم.
الف. به ب. در ج. را د. از
۸. دیروز هزار دلار دوستم قرض دادم.
الف. از ب. به ج. با د. را
۹. دزدها دست پلیس فرار کردند.
الف. از ب. به ج. با د. را

۱۰. وقتی خواب بیدار شدم دوستم رفته بود.

الف. به ب. از ج. با د. برای

۱۱. من مجبور هستم مادرم کمک کنم.

الف. به ب. در ج. را د. با

۱۲. پدر و مادرم رفتن به مسافرت پول کافی ندارند.

الف. از ب. به ج. با د. برای

۱۳. تو چرا اینقدر او می ترسی؟

الف. را ب. با ج. از د. به

۱۴. خواهش می کنم امشب خانه من بیایید.

الف. از ب. به ج. در د. با

۱۵. دیروز با پدرم داشتم باغچه خانه مان بیل می زدم که دوستم زنگ زد.

الف. با ب. به ج. را د. در

۱۶. لطفاً یک عکس من بگیرید.

الف. در ب. به ج. تا د. از

۱۷. دوست داری یک نقاشی بکشم.

الف. برایت ب. ازم ج. با د. بهت

۱۸. می دانید چه کسی این خانه زندگی می کند؟

الف. با ب. از ج. در د. برای

۱۹. وقتی با عجله وارد کلاس شدم همه بچه ها ناگهان من خندیدند.

الف. در ب. به ج. برای د. را

۲۰. تو تا به حال فیلم های این کارگردان دیده ای؟

الف. را ب. با ج. به د. از

۲۱. تا به حال چند فیلم کارگردانان ایرانی دیده ای؟

الف. را ب. برای ج. از د. در

۲۲. اصلا دوست ندارم این غذا بخورم چون خیلی شور است.

الف. را ب. از ج. با د. به

۲۳. برادرم هر کاری که دستش برآمده است برای من انجام داده است.

الف. با ب. در ج. به د. از

۲۴. دیروز دوستم سینما رفتم.

الف. را - از ب. با - به ج. در - برای د. در - از

۲۵. وقتی وارد کلاس شدم همه بچه ها سلام کردم.

الف. به ب. از ج. را د. برای

۲۶. وقتی ظرف ها شستم آنها را سید گذاشتم.

الف. از - را ب. با - از ج. را - در د. به - از

۲۷. من رفتن به جاهای تاریک خیلی می ترسم.

الف. با ب. به ج. در د. از

۲۸. دیروز سربازان امریکایی چند عراقی کشتند.

الف. به ب. را ج. از د. برای

● جاهای خالی را پر کنید.

۱. دوست دارم همه کتاب های خوب دنیا را (خواندن)
۲. دیروز وقتی تو آمدی (داشتن) اتاقم را (تمیز کردن)
۳. پدرم الان در خانه است و (داشتن) تلویزیون (تماشا کردن)
۴. اکنون هیچکس مجبور (بودن) به سؤالات من پاسخ (دادن)
۵. با اینکه بچه ها خسته هستند ولی هنوز (خوابیدن)
۶. خواهرم تا به حال چند کتاب به دوستش (قرض دادن)
۷. وقتی به فرودگاه رسیدم هواپیما (پرواز کردن)
۸. فردا قرار (بودن) با دوستانم به مهمانی (رفتن)
۹. قبل از اینکه آنها به این شهر (آمدن) ما از این شهر (رفتن)
۱۰. مگر صبحانه (خوردن)؟
- چرا، تازه صبحانه (خوردن) ولی باز هم (گرسنه بودن)
۱۱. فکر می کنم این خانه را تازه (ساختن)
۱۲. دانشجویمان قبلاً این درس را (خواندن)
۱۳. ممکن است بچه ها الان در پارک (بودن)
۱۴. خواهش می کنم بعد از (بیرون رفتن) از کلاس برق را (خاموش کردن)
۱۵. چه کسی (دل خواستن) این درس را (توضیح دادن)
۱۶. الان اصلاً (یاد آمدن) او را کجا (دیدن)
۱۷. این روزها خیلی برای مادرم (دل تنگ شدن)
۱۸. قبل از اینکه به کلاس (آمدن) به دوستم (زنگ زدن)
۱۹. وقتی وارد خانه شدم دوستم (داشتن) غذا (پختن)
۲۰. امروز می خواهم با رئیس (صحبت کردن)

— مگر قبلاً با او؟ (صحبت کردن)

۲۱. دانشجویان تا دیروز چیزی در باره این موضوع (شنیدن)

۲۲. تا حالا هیچکس (توانستن) واکسن بیماری ایدز را (درست کردن)

۲۳. پدرم هیچوقت از دیدن فیلم های بزن بزن (خوش آمدن)

۲۴. تو الان کجا هستی؟

— (داشتن) به خانه (رفتن) وقتی به خانه (رسیدن) به تو (زنگ زدن)

۲۵. صبح وقتی از خواب بیدار شدم همه دوستانم به مؤسسه دهخدا (رفتن)

۲۶. لطفاً هرگز در کلاس از فرهنگ دو زبانه (استفاده کردن)

۲۷. تو تازگی ها از فروشگاه سپه؟ (خرید کردن)

۲۸. وقتی مهمانان رسیدند من همه چیز را (آماده کردن)

۲۹. بچه ها هیچوقت (توانستن) تنها از این خیابان (رد شدن)

۳۰. هر شب که دیر (خوابیدن) اصلاً (دل خواستن) صبح زود (بیدار شدن)

۳۱. تا حالا چند بار به مادر بزرگ و پدر بزرگ؟ (سرزدن)

۳۲. یک ساعت دیگر کلاس شروع می شود و من هنوز تمرین هایم را (نوشتن)

۳۳. وقتی به کلاس رسیدم همه بچه ها سر جایشان (نشستن) و منتظر من بودند.

۳۴. امروز باران بارید و من فراموش کرده بودم بارانی (پوشیدن) برای همین خیلی (سرد شدن)

۳۵. بعد از اینکه تو وارد کلاس شدی معلم درس را (شروع کردن)

۳۶. قبل از اینکه امتحان (شروع شدن) ما به کلاس (وارد شدن)

۳۷. از سه هفته پیش تا به حال دوستم را (دیدن) برای همین امروز باید به او (تلفن کردن)

۳۸. بچه ها، لطفاً به حرف های من خوب (گوش کردن) چون دیگر آنها را تکرار نمی کنم.

۳۹. من داشتم لباس (پوشیدن) وقتی تو زنگ خانه را زدی.

۴۰. اگر زود به خانه (رسیدن) حتماً با پدرت در باره این موضوع (صحبت کردن)

۴۱. پرندگان همیشه از جاهای سرد به جاهای گرم (مهاجرت کردن)

• گفتگوی های زیر را کامل کنید

۱

الف: کی به مؤسسه رسیدی؟

ب: ساعت ۱۰ صبح به مؤسسه (رسیدن)

الف: وقتی که به مؤسسه رسیدی آقای جناب زاده را دیدی؟

ب: وقتی من به مؤسسه رسیدم آقای جناب زاده به کلاس (رفتن) برای همین نتوانستم او را (دیدن)

۲

الف: تو کی به اینجا آمدی؟

ب: من از ساعت ۱۰ صبح تا به حال اینجا (ایستادن) و منتظر تو (بودن)

الف: ببخشید. ترافیک خیلی سنگین (بودن) برای همین دیر (رسیدن)

۳

الف: می خواهم به سینما (رفتن) دوست داری با من (آمدن)؟

ب: خیلی (دل خواستن) اما امروز نمی توانم (آمدن)

الف: خوب دوست داری فردا به سینما (رفتن)؟

ب: بله، حتماً! راستی الان چه فیلمی روی پرده (بودن)؟

الف: فکر می کنم « بچه های آسمان » روی پرده باشد.

ب: خیلی بد شد! من این فیلم را قبلاً (دیدن)

الف: تو از این فیلم (خوش آمدن)؟

ب: بله، خیلی (خوش آمدن)

۴

الف: دیروز خواهرم به مؤسسه (آمدن) تو او را (دیدی)؟

ب: بله، (شدن) از پارسال تا به حال خیلی زیباتر (شدن)

الف: خواهرم تصمیم گرفته است که زبان فارسی را (یاد گرفتن) تو به او کمک می کنی؟
ب: بله، حتماً و تلاش می کنم هر کاری از دستم برآید برای او (انجام دادن)

۵

الف: تازگی ها از این فروشگاه (خرید کردن)؟

ب: نه. چطور مگر؟

الف: مگر خبر نداری؟ از سه هفته پیش همه لباس هایش را (حراج کردن) .

ب: نه خبر نداشتم. مگر تو تازه چند دست لباس (خریدن)؟

الف: چرا (خریدن) ولی تو می دانی که من همیشه از (خریدن) لباس خیلی (لذت بردن)

۶

الف: سه روز پیش دختر همسایه امان را دیدم.

ب: جداً؟ مگر او را قبلاً (دیدن)؟

الف: نه. از سه ماه پیش او را (دیدن) سه روز پیش او را در خیابان دیدم که (داشتن) از یک

دستفروش (خرید کردن)

۷

الف: تو الان (داشتن) چه کار (کردن)؟

ب: تمرین هایم را (نوشتن) . من باید به همه آنها (جواب دادن)

الف: می خواهی (کمک کردن)؟

ب: نه. مرسی. من مجبورم خودم به آنها (پاسخ دادن)

الف: از تو خواهش می کنم هر وقت کاری داشتی حتماً به من (گفتن)

ب: خیلی از تو (ممنون بودن)

الف: غذا می خوری؟

ب: آره حسابی (گرسنه بودن)

الف: آب چی؟ می خوری؟

ب: دستت درد نکند. اتفاقاً خیلی هم (تشنه بودن)

الف: یک لحظه صبر (کردن) الان برایت یک غذای خوشمزه (آوردن)

ب: قبل از اینکه برابم غذا (درست کردن) لطفاً یک فنجان چای برابم (ریختن)

الف: من پیشنهاد می کنم بعد از اینکه غذایت را (خوردن) چایت را (خوردن)

الف: برای چی می خواهی به پست خانه؟ (رفتن)

ب: به پست خانه (رفتن) تا نامه ای برای خانواده ام (پست کردن)

الف: تو مگر دیروز به پست خانه؟ (رفتن)

ب: چرا (رفتن) اما داشتند پست خانه را (بستن) برای همین نتوانستم نامه ام را (پست کردن)

الف: امشب به تئاتر میروم؟
می آیی؟

ب: آره اما اگر برادرم از مسافرت (برگشتن) نمی توانم به تئاتر بروم.
بیا بیا

الف: اگر دیشب به تلفن (جواب دادن) با هم به تئاتر (رفتن)

الف: دیشب وقتی زنگ زدی داشتم با خانم همسایه (صحبت کردن) برای همین صدای زنگ تلفن را نشنیدم.

الف: پس اگر دوباره زنگ می زدم گوشی تلفن را (برداشتن)؟

الف: آره حیف شد که دوباره زنگ نزدی!

الف: مهم نیست. اگر این دفعه به تئاتر (رفتن) تو هم با ما بیا!

● جای خالی را پر کنید. (با، در، به، از، تا، برای، و، را، که)

۱

الف: ببخشید آقا من می خواهم پست خانه بروم. شما می توانید من کمک کنید؟

ب: خوب شما باید این خیابان رد شوید بعد سرچهارراه سمت راست بروید حتماً پست خانه پیدا می کنید.

الف: خیلی شما ممنونم. اینجا پست خانه چقدر راه است؟

ب: خیلی دور نیست. می توانید پیاده بروید.

۲

الف: من امروز فراموش کردم کتابم بیاورم. تو می توانی کتابت را من قرض بدهی؟

ب: حتماً. راستی تو قبلاً هم یک کتاب من قرض گرفته بودی.

الف: بله، الان می روم آن کتاب را می آورم. ببخشید که دیر شد!

ب: خواهش می کنم.

۳

الف: تو تعطیلات کریسمس خانه می مانی یا مسافرت می روی؟

ب: تصمیم گرفته ام تعطیلات کریسمس یکی شهرهای جنوبی ایران مسافرت کنم.

الف: خیلی عالی است. چی می روی؟

ب: دوست دارم قطار بروم اما فکر می کنم نتوانم بلیت تهیه کنم. برای همین مجبورم اتوبوس بروم.

الف: یادت باشد من سوغاتی بخری!

ب: حتماً. یک سوغاتی خوب می آورم!!

۴

الف: راستی امروز استاد تو درس پرسیدی؟

ب: آره. ولی من نتوانستم سوالات او جواب بدهم.

الف: مگر تو دیشب درس نخواندی؟

ب: چرا خواندم. ولی دیشب باید درس می خواندم مهمانی دوستم می رفتم. همین خیلی خوب درس نخواندم.

۵

دیروز خیابان انقلاب داشتم راه می رفتم دوستم دیدم. دیدن او خیلی خوشحال شدم. من دوستم یک کافی شاپ رفتیم چای کیک خوردیم. من دوستم سه ماه پیش ندیده بودم همین خیلی دلم برایش تنگ شده بود. ما هم خیلی حرف زدیم. من او چیزهای زیادی پرسیدم. بعد خوردن جای و کیک هم پارک رفتیم نزدیک به دو ساعت پارک قدم زدیم.

۶

من هر روز دیر خواب بیدار می شوم همین همیشه دیر کلاس می رسم. خوابگاه مؤسسه راه درازی نیست اما ترافیک خیلی سنگین است. همیشه وقتی کلاس می رسم که استاد درس ... شروع کرده است. وقتی عجله وارد کلاس می شوم همه دانشجویان تعجب ... من نگاه می کنند و گاهی بعضی آنها هم من می خندند. من دست آنها خیلی ناراحت می شوم ولی هیچوقت آنها چیزی نمی گویم.

حالا شما با فعل های زیر جمله بنویسید

..... دیده اند.

..... پرسیده بود.

..... بخرند.

..... نگاه می کنیم.

..... کمک کرده باشند.

..... عصبانی شده ای؟

..... می خندیدند.

..... جواب داده ام.

..... برو.

..... رسیده باشد؟

..... بمانیم

☺ ☺ متن را کامل کنید.

نزدیک غروب است و هنوز در ایستگاه اتوبوس (ایستادن) و منتظر آمدن اتوبوس هستم. می خواهم به خیابان انقلاب (رفتن) و چند کتاب داستان کوتاه بخرم. قبلاً دو بار به خیابان انقلاب (رفتن) اما نتوانسته ام کتاب خوبی (پیدا کردن). تا هفته پیش من هیچ کتابی به زبان فارسی (خواندن) اما هفته گذشته یکی از دوستان ایرانیم کتاب داستانی به من داد که توانستم آن را به راحتی (خواندن) برای همین دوست دارم چند کتاب دیگر (خریدن) اگر آن روز دوستم با من به کتابفروشی (آمدن) حتماً کتاب مناسبی (پیدا کردن) من به خودم قول داده ام که تا شش ماه دیگر فارسی را خوب (یاد گرفتن)

تا حالا چند داستان ایرانی به زبان انگلیسی (خواندن) اما می دانم اگر آن داستان ها را به زبان فارسی (خواندن) حتماً بیشتر (لذت بردن)